



خزان

مجله مطالعات زبان و ادبیات

در این شماره :

سخن پیرایی از وادی قفقاز
واژه گانی از موسیقی
بیدایی داستان معاصر دری
یک متن ناشناخته نشر دری
انوری و غزلهای او
و . . .

۲۹

سال ششم - شماره سوم

اسد - سنبله ۱۳۶۵

آکادمی علوم ج . د . ا . - مرکز زبان و ادبیات

انستیتوت زبان و ادب دری

فهرست مطالب

صفحه	مضمون	نویسنده
۱	سخن پیرایی از وادی قفقاز	محقق حسین نایل
۳۱	واژه گانی از موسیقی	مایل هروی
۵۱	پیدایی داستان معاصر دری	ناصر رهیاب
۶۸	یک متن ناشناخته نثر دری (هدایت المبتدی پیر محمد کاکری)	زلمی هیوادل
۸۰	انوری و غزلهای او	دکتر عبدالرشید صمدی

خراسان



مطالعات زبان و ادبیات

اسد - سنبله ۱۳۶۵

شماره سوم ، سال ششم

محقق حسین نایل

سخن پیرایه‌ی ازوادی قفقاز

- دیوان بدر شسروانی
- تهیه کننده متن ، مقدمه
- فهرس : ابوالفضل رحیموف
- زیر نظر احمد شفایوی ویوسف حمزه کو
- به خط هر مز عبدالله زاده فریور
- ارائه شده از طرف فرهنگستان
- جمهوری آذربایجان شوروی ،
- انستیتوت خاور شناسی .
- نشر شده از طرف انتشارات
- دانش ، شعبه ادبیات خاور .
- مسکو ، ۱۹۸۵ .

قفقاز ، سر زمین است واقع در میان بحر سیاه و بحر خزر ، با وادیهایی حاصلخیز و دره های شاداب و بلندیهایی پوشیده از درختان و گیاهان و آب فراوان و بیک سخن ، طبیعتی به غایت گوارا و دلپذیر .

طبیعت فیاض و شکوفای قفقاز باعث شده است که در درازای روزگاران ، مدنیتهایی با شکوهی در آنجا به وجود آیند و علم و ادب و صنعت رونق و رواج بیشتری یابند .

آذربایجان از جمهوریهایی حوزه قفقاز است که در میان رشته کوههای جنوب شرقی کوهستان قفقاز و کرانه های دریای خزر موقعیت دارد و سخنوران بلند آوازه ایی از آنجا برخاسته و ادب این دایره فرهنگی را رنگین و دلنشین گردانیده و او را قزینی بر دفتر پر برگ شعر و ادب دری برافزوده اند .

در میان سده های دوم تا هفتم اسلامی ، در شهر شروان و مضافات آن سلسله هایی از امرا به فرمانروایی گردن بر افراشتند که یادشان در تاریخنامه ها و یادنامه ها به تفصیل آمده است و شماری از سخن سرايان در دستگام حاکمیت آنان پیروش یافتند و به شهرت رسیدند .

شروان که در قدیم از نواحی باب الاوباب (بعداً در بند) به حساب می آمد ، تلفظ صحیح آن «شروان» به فتح شین و سگون را بر وزن « فرمان » است و ضبط آن باز یاد ت حروف «ی» به صورت « شیروان » درست نیست . خاقانی شاعر معروف و نامدار شروان اندرین باب گوید :

عیب شروان مکن که خاقانی

هست از آن شهر ، گابنداشش ((شر)) است (۱)

حسان عجم افضل الدین خاقانی (وفات ۵۹۵) (۲) ، فلکی گوینده آوازه مند سده ششم (۳) و سید ذوالفقار شاعر معروف ، از شروان برخاسته اند و از آن میان خاقانی ، از چهره های تابان شعر در پیست که درباره اش نیازی به سخن گفتن نیست .

یکی از سرانشگران توانا و برجسته شروان که تا کنون به درستی شناخته نبود و جز گفته‌ها بی در چند سرچشمه معدود، دیگر معلومی در باره او و سخنپایش به دسترس پژوهشگران مسایل ادبی قرار نداشت، «بدر» شروان نیست.

آگاهی از موجودیت نسخه‌یگانه، از دیوان بدر، در کتابخانه انستیتوت خاورشناسی فرهنگستان جمهوری ازبکستان شوروی، سبب آن گردید تا بدر شروانی، این سخنگوی بلند پرواز سده نهم هجری به جهان ادب شناخته‌آید.

ابوالفضل رحیموف، دیوان بدر شروانی را از روی این نسخه که به قول او یگانه نسخه از اشعار بدر است، به سال ۱۹۷۷، آماده چاپ گردانید و به سال ۱۹۸۵، از طرف اداره انتشارات دانش، در مسکو چاپ آن به فرجام آمد.

در تهیه متن و مقدمه و چاپ این دیوان که رحیموف انجام داده، استاد احمد شفاپی و یوسف حمزه‌لو نظارت داشته‌اند و (۷۵۱) صفحه متن و (۲۷) صفحه مقدمه آن به دست هر از عبدالله زاده فریور کتایت شده است. خط این خوشنویس، در سلامت و درستی چاپ دیوان کمک‌شایان اعتنایی کرده است، زیرا در غیر آن مشکل بود که متنی بدین پربرگی بدینگونه با اشتباهات معدود و نادرستیهای غیر درخور توجه به چاپ برسد.

اشتباهات اندکی که گاه به‌گاه در ضبط شماری از ابیات واملای بعضی از کلمات روی داده، نظربه زیادت صفحات اثر و نیز عدم رواج رسم الخط عربی در آذربایجان در حال حاضر، چشمگیر و قابل توجه نیست به خصوص که بروز بعضی از آنها مربوط به ناخوانا بودن متن اصلی نیز باشد. مع الوصف اشارت به شماری از اشتباهات روی داده، جهت توجه‌تهیه‌کننده متن و آگاهی‌خواننده، خالی از سود مندی نتواند بود.

اشتهباه در ضبط ابیات

فتح ضم شد ، کسر علت گشت و ساکن شد وجود

زافتاح صحت او یافت علت انکسار

(ص ۱۱)

ظاهراً مصراع دوم بیت بالادریست ضبط نشده است .

اختر فرخ ترا از راست و چپ یاور است

باسعادت باشد ت فرخ یمین، فرخ یسار

(ص ۱۲)

عیب وزن در مصراع اول روشن است و چنان مینماید که درست به ضبط در نیامده .

تا زتنگ دهن بسته دها نان سخن است

نازخورشیدرخ زهره جبینان اثر است

(ص ۲۴)

در مصراع اول کلمه (بسته) نادرست و به جای آن (پسته) درست است .

دهان تنگ تو سر یست گفتمش پنهان

سخن به خنده عیان کرد سر پنهان را (ص ۴۲)

در مصراع اول « سریت » غلط و « سریست » صحیح است و در غیر آن هم معنی و هم وزن شعر بیسامان میشود .

این همه بسی و جمیم از چیست، میدانم یقین

کرده ام تقصیر خدمت هستم از خود سرمشار

(ص ۱۰۲)

در مصراع دوم « سرمشار » غلط است و « سر مسار » صحیح .

در دغا هر بنده اش یک رستم دستان بود

دوعزاهر چاکرش یک مالک اشتر شود

(ص ۱۰۱)

در مصراع اول به جای «دغا» و غاو در مصراع دوم به جای «عزا» غزا درست است .

گر رسولی پیش کا فر از تو پیغامی برد

در زمان کافر مطیع قول پیغامبر شود

(۱۰۱)

وزن مصراع دوم با کلمه «پیغامبر» صد مه میپذیرد و صورت درست آن بارعایت وزن شعر « پیغمبر » است . همچنان درین مصراع : « بی هیچ شك با کافران دعوی کند پیغامبری » (ص ۱۳۴) کلمه پیغامبری ، اگر به صورت « پیغمبری » نوشته میشود از لحاظ وزن شعر مناسبت بود .

در ملك معنی شاه عرم ، در عالم فن نادرم

در پیش طبع ساحر م ، گوساله باشد ساحری

(ص ۱۳۴)

در مصراع دوم این بیت «ساحری ، نا صواب و «سامری» صواب است .

باشند دایما به سعادت قرین تو

سید جمال الدین تو و عابدین تو

تلفظ « جمال الدین » وزن شعر را نادرست میسازد ، لذا به مقصد رعایت وزن شعر باید به صورت « جمال دین » نوشته و خوانده شود .

نبا شد عیب اگر باشد به شعر شاه را میلی

نبی را رغبتی هم بود با شعر خوش خستان

(ص ۴۴۴)

در مصراع دوم « خستان » نادرست و « حسان » درست است . که منظور حسان بن ثابت شاعر معروف عرب میباشد .

اشتباه در املاي الفاظ

که نقاره با نفیرو گاه «صرنا» بافغان (ص ۲۸)
 «صرنا» با حرف سین نو شته میشود و با حرف «ص» درست
 نیست.

گر به روی تو کنم نسبت خورشید نکوست
 کین حدیثی است مو جه صفت بس در خور
 (۵۶)

در مصراع دوم اگر لفظ کین «به صورت» «کاین» یعنی «که این»
 «صفت» به صورت «صفتی» نوشته میشود صحیحتر بود و نیز در صفحه (۱۰۲)
 به جای قلطبان ، «قلتبان» درست است .

در خلدروح فاطمه خوان تو ن آخرت

شادان روز نیک و صلاح مقام اوست (ص ۱۲۳)

در مصراع اول «خوانون» باواو غلط و به صورت «خاتون»
 درست است . همچنان در صفحه (۴۰۴) عبارت «تاب ثراه» به جای
 «طاب ثراه» اشتباه است .

با سیری به شناخت که در دیوان بدر انجام یافت ، نا در سستیهای یاد
 شده در ضبط اشعار و املاي الفاظ به نظر رسید . اگر فرصت
 مطالعه دقیقتر این دفتر میسر گردد ، شاید سهوهای دیگر ازین
 دست نیز ، در آن به چشم آید . شناخت و اصلاح اشتباهات به
 میان آمده ، برای چاپهای بعدی دیوان بدر ، فایدهت نمایان به
 همراه دارد .

پیش سخنی که در دیوان بدر نوشته شده بسیار ممتع و درخور
 توجه است و نکات به غایت ارزنده یی را در باره میراث ادبی این شاعر
 و سودمندی آن ارا نه میدارد . در بخشی ازین پیش سخن گفته
 میشود :

« تحقیق پیرا مون زنده گی و فعا لیتها ی ادبی بدر شروا نی به ویژه از سه نقطه نظر حایز اهمیت کامل میباشد .

– نخست آنکه پژو هش میراث ادبی شاعر نا مبر ده فضای خالی موجود در ادبیات ربع دوم سده پانزدهم آذر بایجان را پر میکند .
– دوم آنکه در آثار این شاعر اطلاعات گوناگون ادبی ، تاریخی ، اجتماعی ، اقتصادی ، سیاسی و غیره وجود دارد که این اطلاعات در حقیقت نخستین منبع برای بررسی این مسایل در این دوره میباشد و طبیعتاً که از این نقطه نظر نیز این تحقیق بسیار جالب و ارزنده خواهد بود . اگر در نظر بگیریم که برخی از این مسایل چنانچه با ید و شاید در منابع تاریخی موجود ، مورد بحث و بررسی قرار نگرفته ، یا اصولاً از نظر دور مانده و یا آنکه پیرامون آنها اطلاعات دقیق و کاملی در دسترس نیست ، در آن صورت میتوان با جسارت کامل ادعا کرد که بررسی و تحقیق ادبی شاعر از اهمیت بیمانندی برخوردار میباشد .

– سوم آنکه وسایل بدیعی توصیف و تصویر که شاعر در کلام خود بکار برده عموماً وسایلی هستند که با وضع سرزمین زادگاه او ، یعنی آذربایجان مرتبط میباشد . منبع الهام بدرشروانی نیز همانا سرزمین او و ادبیات کلاسیک آذربایجان بوده است .
از این روست که میراث ادبی شاعر خواه از نقطه نظر بررسی وضع طبیعی ، اتنوگرافیک و اقتصادی آذربایجان ، خواه از نظر طرز برخورد وی با آثار کلاسیک های این سرزمین و با لخره خواه از نقطه نظر طرز بهره گیری وی از این آثار بسی جالب توجه میباشد .»
(۴)

باید این نکته را نیز بر موارد سه گانه یاد شده اضافه نمود که شناخت و بررسی سرودها ی بدر ، از لحاظ بسط و گسترش زبان در ی تا حوزه ادبی قفقاز در سده نهم هجری و ویژه گیهای زبانی اشعار او در آن بر شگانه زمانه اضافه شدن متنی گرانبها بر

مجموعه عظیم متون ادبی این زبان، در تاریخ ادب‌دایره فرهنگی زبان دری از ارجح نما یا نی بهره‌مند است.

در پیشگفتار دیوان، زبان مادری شاعر، ترکی دانسته شده است. (۵) اما قبول این مطلب بدون تأمل قدری مشکل‌مینماید، زیرا میراث ادبی شاعر یعنی تمامیت آنچه از او بر جای مانده (به استثنای دو سه مورد معدود) به زبان فارسی دری است. با توجه به اینکه بدر به تدوین اشعار خود اهتمام داشته و بدین ارتباط گفته است:

گاه در خلوت به فکر جمع اشعار خودم

تابه نام شه گزارم نام و دیوان یادگار

(ص ۱۲۹)

اگر سروده‌های بیشتری به ترکی نیز می‌داشت حتماً آنها را جمع و تدوین می‌نمود و یا به دیوان فارسی خود پیوست می‌گردانید.

آگاهی بدر، از نزاکت‌ها و باریکی‌ها و شوخی‌ها و دیگر ویژگی‌ها و ساختاری و معنایی زبان دری نشان می‌دهد که این زبان، زبان مادری او بوده است و زبان ترکی زبان محیطی و زبان دوم او، و در غیر آن آسان نبود که به زبان دوم، اثری با این هم‌رسانی و پخته‌گی ایجاد نماید. و اینکه گفته است:

لطیف طبعاترکی دگر همیدانم نیم از آنکه ندارم ز علم ترک‌خبر

(ص ۳۰۵)

به آسانی می‌توان دریافت که زبان ترکی را زبان دوم خود می‌شمارد، و کلمه «دگر» در بیت یادشده این مطلب را به روشنی نشان می‌دهد.

با اندک توجه در دیوان بدر می‌توان مواردی را به نظر آورد که او از ترکان، به گله و شکایت‌مینشیند و از آن میان، شکایت او مربوط به سفر تبریز است که در قصیده‌یی به مطلع:

من که محروم از دیار خوش‌ویار و دلبرم

چون قراری گیرد این بیچاره مانده دل برم (ص ۴۸)

ارائه داشته است.

در بیتی از این قصیده ، او هنرهای خود را که خط و شعر و دانش و ادب است از مردم تر ك کمتر نمیداند و میگوید :

درخط و شعر و تربیت و دانش و ادب

بالله که کم نیم من ازین قوم ترکمان

و این به مقایسه سخن گفتن ، خود بیانگر عدم ارتباط او به موضوع مورد گفت و گو میباشد .

در جایی از مقدمه گفته شد که بدر ظاهراً جز شاعری ، حرفه و پیشه یی نداشته است (ص ۱۱) ، اما خود در قطعه یی از داشتن دکان خبازی خبر میدهد و از اینکه مواد کافی برای کار ندارد شکایت مینماید و از سلطان خلیل کمک میطلبد :

بنده راهست دکانی که بود خبازی

نه زخبزو نه زخباز ، در و هست نشان

در تئورش نبود گرمی و انبارش نیست

اینقدر هست که خوانند به ناهش دکان

خواهم از همت شه گرم کنم بازارش

تا مگر نان معاشی دهم زان دوران

گویا دیوان بدر به همان صورت او لی در نسخه موجود ، رونویس و چاپ شده است ، زیرا تر تیب الفبایی در قصاید و قطعات آن به نظر نمیرسد . گرچه حفظ حالت اصلی نسخه ، شاید از جهتی مطلوب داشته شود ، با این وصف چاپ اشعار به ترتیب الفبایی چه از نظر سابقه و رواج آن در تصحیح و چاپ متون از طرف دانشمندان و چه از نگاه سهولت هنگام مراجعه خواننده به شعر مورد نظر ، بیشتر پسندیده و طرف پذیرش ادب دوستان میباشد .

غزلیات بدر گرچه به ترتیب الفبایی تنظیم یافته است ، ولی تنها یک حرف از الفبا در آن مورد رعایت قرار گرفته و حرفهای دوم و سوم و بیشتر از آن که امروز اصولاً در نظر گرفته میشوند ، از نظر دور نگه داشته شده اند ، با اینحال نمیتوان آنرا عیبی در خور اعتنا به حساب آورد .

شمارش اشعار بدر، به ترتیبی صورت پذیرفته که بعد از هر پنج بیت، عدد اشعار نشان داده شده است. شماره گذاری در هر قصیده و غزل و قطعه و گونه های دیگر شعر، جدا جدا انجام یافته، بدانگونه که عدد اشعار یک قصیده یا یک غزل، با دیگر آن جمع نمیشود و بدینصورت تعداد ابیات هر قصیده و غزل و نوع های دیگر شعر، به تنهایی به دست می آید و بطورمجموعی معلوم نمیگردد، اما در جایی از پیشگفتار، شمار هر یک از انواع و نیز شمار تمام اشعار بدر و ضاحت داده شده که خواننده از آن آگاهی به دست می آورد.

تمامت اشعار بدر، به اساس معلومات نویسنده مقدمه، به (۱۲۴۷۳) بیت میرسد که عمدتاً از قصاید و غزل و قطعات و دوسه نوع دیگر تشکیل می یابد.

بخش کوچکی از اشعار بدر، به نام « خبیثیات و هزلیات » است که شامل هجو، هزل و گاهی طنز میباشد و شاعر آنها را به مقصد تعجیز و تذلیل بدخواهان و بدگویان خود گفته است. این بخش از نظر شناخت الفاظ ناصوابی که در مخالفت افراد در آن هنگام به کار میرفته و از لحاظ دریافت بد زبانی و صراحت لهجه شاعر و برخورد او در برابر برداندیشان به ویژه برای طنز آوران و نکته گیران اهمیت فراوان دارد.

هنگام چاپ دیوان به شمار (۵۳۶) بیت ازین گفته ها، نسبت برهنه گی و گزنده گی الفاظ از اشعار او حذف گردیده و به چاپ نیامده است.

اگر این خبیثیات و هزلیات نیز به چاپ میرسید گویا به ارزش دیوان کمک بیشتر میکرد و البته در صورت ضرورت، جای بعضی از کلمات رکیک ترو مستهجن تر با نقطه ها پر شده میتوانست.

قبل بر این نیز اشعار سوزنی، عبید زکانی، شهاب تر شیزی، ایرج میرزا و حاجی اسماعیل سیاه و جز اینها که دارای این خصوصیت بوده تماماً به چاپ آورده شده اند.

* * *

بد انسا نکه از دیوان بدرپیدا است ، او طبیعتاً يك شاعر قصیده سرا
و مداح است و بخش معظم اشعار او را قصایدش میسازد . قصاید
بدر ، از لحاظ استحکام و انسجام و رسایی در خور توجه اند . او با
طبیعت غراوونی که داشته قصیده های طولانی میساخته و در پرداخت
آنها احساس در مانده گی و ناتوانی نمی کرده است چنانکه بعضی از
چکامه های او تا سه بار تجدید مطلع یافته اند .
ممدو حان بدر از امرای شروان ، فرمانروایان سرزمینهای که او
در آنها مسافرت کرده و شماری از سرشناسان و توانمندان محلی
تشکیل می یابند .

بدر ، بدو ن توجه به ستایشنامه ها و مدحیه های خویش ، خود را
مداح و ستایشگر نمیشمارد و میگوید که من از شاعرانی نیستم که برای
لقمه نانی ما نند سگ در بند رمیگردند :

نیستم چون شاعران سفله و بدنفس دون

کز برای لقمه یی گردند چون سگ در بدر

از طمع یگروز نگشایم دهن به رشکم

کی کشد میلیم سوی آب و علف چون گاو و خر

ویا:

عنکبوت آسا نیم پیوسته در بندشکم

کز برای رزق در هر گوشه یی دامی تنم

ویا :

من جهان فضلیم ای شاه جهان آخر بین

همچو دونان نیستم سرگشته از بهر دونان

اما چکامه های او نشان میدهند که او برای بدست آوردن صلح
و کمک ، تلاش فراوان به کار بسته و در خلال گفتار ، از پریشان حالی
و تنگ دستی خود به ممدو حان یاد آور گردیده و توجه آنان را به خود
معطوف نموده است . به مقصد اتقان سخن ، نمودی کوتاه از گفته
هایش را به نظر بیاوریم :

بنده خا قا نیم در حضرت خاقان مقیم
غیرا زین در نیست دیگر ملجأ و ماوی من
با چنین طبع لطیف آخر چرا بی قیمتم
بسته شد زین بینوایی ، طبع گو هرزای من
(ص ۶۷)

در جای دیگر :

واما نده ام چو حلقه برین درزبنده گی
بنهاده ام چو پرده سر خود بر آستان
دیوان من پرست ز مدح و ثنای تو
لیکن تمیست کیسه ام ای شاه خرده دان
(ص ۶۹)

یکی از خواسته های بدر از ممدوحان خود ، اسپ است . او که بیشتر
وقت خود را در سیرو سفر میگذرا. نیده گویا به اسپ ضرورت زیاد
احساس میکرد . در قصاید او موارد مکرر از تقاضای یک اسپ
به نظر میرسد ، از جمله در قصیده یی ، اسپیی بدین صفت رامیخواهد:

اسپی که اندر یک نفس نازد ز شروان تا طیس
نبود چنان تازی فرس ، در تر که مان آراسته
بدانگونه که یاد شد ، شکایت از بد حالی و تنگی معیشت و فشار
ناملایمات در گفته های بدر زیاد وجود دارد و چنین مینماید که او
کمتر روی آرا مش و آسایش رادیده باشد . بدین ارتباط مثالهایی
از شکایات او را از نظر میگذرانیم:

با شد اسبا بم مهبیا هر شبی در بزم غم
روداشك است و سرودم نائه ، خون دل شراب

هر زما نم محنتی رو مینماید از فلک
با چنین غم چون شوم مشغول اشعار و کتاب

در جای دیگر گوید :

نبینی در رخم رنگ تفرج
نیا بی در لبم نقش تبسم

غرض کز فقر دارم نعمت غم

که دارد این معیشت ، وین تنعم

در مورد دیگر :

در تن من کس کجا یا بد نشا ن از پیرهن

رشته تابی بیش نبود جسمم از پیرا هنم

من خود از غم رشته تا بی گشته ام این درد بین

دمدم هر موی بر اعضا زند یک سوز نم

چرخ دون پرور نمیده ام چه میخواهد زمن

گاه از اورد درد درنجم ، گاه از و در شیو نم

از بد اندیشان چه یابد طبع نیک اندیش من

پیش بی معنی چه سود از معنی مستحسنم

و در شعر دیگر :

عاری چون از غوانم شد زغم نیلو فری

اینک اینک زردی رو حجت گویای من

میکشد هر شب ازین غم ناله ام سر بر فلک

تا کجا خواهد کشید ن ناله شبهای من

نام من بدر است و گشتم چون لال از دور چرخ

کمتر از یکدوره شد خورشید ذهن آرای من

بدر ، به روش پیشینیا ن تمامت قصاید خود را با تشبیب و تغزل

می آراید . موضوع تشبیب او گاهی وصف طبیعت و گاهی صفت عشق

و زیبایی وزمانی بیان حالات گو نه گو ن دیگر است و او درین

باب ما هرا نه سخن میگوید و گفته هایش گاهی با گفته های شاعران

بزرگ زبان دری پهلو میزند . ابیات زیرین از تشبیب قصیده -

یی ، در وصف بهار است :

در بهاران چون نسیم صبح جان افزا بود

مرغ روحم راهوای سبزه و صحرا بود

باد را تا شد به بستان ازدم عیسا اتر
گل، فروزان در چمن چون آتش تر سا بود
زیر پای شاهان باغ بر رسمی که هست
از گل و سبزه کشیده اطلس و دیبا بود
غنچه خندان دلی دارد گشاده از نسیم
لاله راداغ جگر از آتش سودا بود
در تغزل قصیده دیگر از حالات عاشقانه و صفت معشوق بدینگونه
سخن به میان می آید :

نیست در دور رخت فتنه گری غیر از چشم
آری آن عربده جو فتنه دور قمر است
چون در آبی به سخن آب شود قند از شرم
قند را خود سختی نیست ، سخن در شکر است

چون زما میگذری ما ز غمت می میریم
چون نه میریم که عمر خوش مادر گذراست
میکند منع من از روی خوشت و اعظ شهر
مگر آن بی بصر از روی خوشت بیخبر است
کی رود درد سر من به دوا ی تو طبیب

از سرهن برو اینها همه گمی درد سر است
در شبستان سر زلف تو گر گم شد دل
پرتوشمع مه روی تو اش راهبر است
قصاید بدر بیشتر با دعای تابید پایان می یابد که رسم پیشینه و
دیرینه شاعران است. او دعای تابید را غالباً زیبا و هنر مندانه می آورد:
تا زنگک دهن پسته دهان سخن است

تا ز خورشید رخ زهره جبینان اتر است
گامران باشی و باشادی و محکوم تو باد
هر چه در دایره حکم قضا و قدر است

تا کشد هر روز بر روی فلک فراش صبح
خیمه سبز فلک را از شفق زوین طناب

چشم بد خواه تو بادا کور از میل فنا
جان بد گویا نت از سوز جگر درالتها ب

تا زرافشا نی کند در هر خزان دست بهار
تابود فراش باغ و بو ستان باد شمال
باد ایمن خیمه اموت زبنا اختلاف
باد خالی دامن بخت ز گرد اختلال

بدر شروا نی بدین باور است که در شعر دستی بلند دارد و در روز
گارش کسی همسنگش نیست و باین اعتقاد بار بار از تو نا بی خود
در سخنوری و استحکام کلامش یاد میکند و خود را میستاید. او
خود را از شماری از گوینده گان برتر می شمارد و با شمار دیگر
همسنگ و برابر. سخنان تفاخرآمیز در اشعار او فراوان است و در
اینجا با نمونه های از آن گفته هارو به رو می شویم:

چه حاجت بگر فکرم رابه تعریف کسی باشد
که از مشاطه مستغنی است گوش و گردن حورا

برای یکی گوهر پاک معنی
خورم غوطه صدره به بحر تفکر
به ملک سخن مثل من نقش بندی
نیارد فلک در خیال و تصور

شیرینتر است شعر من از قند در دهان
آوازه اش گرفته سمر قند و قندهار

سحر کردن مگر حرام آمد به نزد اهل شرع
هست در مدح تو شعرم جمله گی سحر حلال

صوت شعر من ز شروان کان مقام دلکش است
تا حجاز و تا عراق و اصفهان خواهد شد ن

قصه نظم جهان خواهد گرفتن همچو تو
در همه عالم به خوبی داستان خواهد شدن

کشتی فکرت چو در بحر سخن میافکنم
میزند موج فضیلت طبع چون در یای من
بدر فضل و دانشم بر آسمان معرفت
طایر اعلی سزد منز لگه ادنای من

بر فراز طور معنی همچو موسی رفته ام
آفتاب فضل تابان از ید بیضای من
رفت خاقانی و من مداح خاقانم کنون
نیست کس امروز در علم سخن همتای من

چون بدر کی پیدا شود، گر هم شود یک تا شود
صد دور باید تا شود چون من سخنور یا فته
بنگر در او نیکو یکی، مانند او کو یکی
کی میشود چون او یکی در هفت کشور یا فته

هستم سوار مرکب معنی به ملک نظم
باشعرا من که لافزند از سخنوری

جایی که آفتاب بر آید ستاره چیست

جایی که معجز است که گوید ز ساحتی

بدانگونه که یاد آوری شد، بدر به اهمیت شعر خود التفات دارد و آن را به صفتهای سحر حلال و معجز و آفتاب به ستایش میگیرد، اما از اینکه همه کس ارزش سخنان او را نمیداند و به هنر او احترام نمیگذارد و هنر مندان نزد بیهنران منزلتی ندارند، سخت دل تنگ است و بیخردانی را که او را در نمی یابند نکوهش میکند. از زبان خودش بشنویم:

مدعی گر هنرم را نپذیرد چه عجب
زانکه هر بیهنری دشمن اهل هنر است

* * *

گوهر نظم به نزد جوهری دارد بها
ورنه در پیش خران کمتر بود شعر از شعر

* * *

من درخت فضل و برگم هنر آمد از آن
هردم از دست خسی سنگ شکستن میخورم
آتش اندر دفتر و اشعار خواهم زد زغم
جان من محبوس و من مشغول شعر و دفترم

* * *

گوهرم پاک است از آن بدگوهرانم حاسدند
من هنردارم از آن هر بیهنر شده دشمنم

* * *

مرا گر قیمتی نبود به جای خود عجب نبود
ندانند ذوق شکرنی، ندانند وزن گوهر کان

* * *

مرا فلک هنر شعر داده است ولیک
غمی چو کوه از آن دارم و رخی چون کاه
چه جویم از هنر غم فزای شادی کاه

اشعار بدر نشان میدهد که او به آثار شماری از گوینده گان پیش از
خود و معاصر خود توجه داشته و با مطالعه آنها بر آگاهی خود میافزود
است. او همچنان با بررسی آثار، گاه به گاه در مقام مقایسه
و معارضه برآمده و برابری یا برتری خود بر دیگران را اظهار
میدارد.

خاقانی شاعر نامدار و هموطن بدر، بیش از همه طرف التفات

اوقرار دارد و هیچگاه خود را برتر از او نمیداند، اما این ادعای او از یاد نمیرد که او خاقانی روزگار خود است. در قصیده‌ی گوید:

تر بیت کن بدر را با همت خاقانیت
تا معیشت خوشتر از خاقانی شروان کند
در قصیده‌ی دیگر:

تو خاقان سخندا نی و من در مدح، خاقانی
تو شاه مصطفی خلقی و من در وصف تو حسان
در جای دیگر:

خاقان تو بی شاه زمان، شروان ز تو دارالامان
من بنده خاقانی بیان، در مدح خاقان آمده
و در شعر دیگر:

خاقانی شروان منم، در مدحت خاقان منم
بدرم که در دوران منم، نام منور یا فتنه
در بیت زیرین خود را با حسنان شاعر عرب برابر می‌شمارد:
در مدح و اوصاف و غزال، بی‌مثل و مانند و بدل
باشعربیشوو علل، ثابت چو حسان آمده
البته سخن جوهری را برابر به سخن خود نمیداند و خود را استاد
او می‌شمارد:

خوشتر ز در نظم دگر جوهری نیافت
طبیم که هست در سخن استاد جوهری
همتای من چو نیست یکی در سخن کجاست
با من کسی که میکند امروز همسری
و شمس طبسی را نیز چندان در نظر نمی‌آورد و خود را بر سپهر نظم
روشنتر از او می‌پندارد:

بدر شروانم که هستم اظهار از شمس طبس
بر سپهر نظم چون خورشید تا بان رو شنم

و یا:

بر سپهر در فشان نظم کوشم سطرین
تا بیاموزد کنون از بدر شروان قافیه
کاتبی شاعر معاصر بدر، باری سفری به شروان انجام داد و با
بدر معارض واقع گردید و او را هجو گفت. از هجوهای کاتبی که نقل
شده یکی این است:

لقب کاتبی دارم ای بدر، اما محمد رسید اسم، از آسمانم
محمد مرانام گشت و تو بدری به انگشت سبابه! ت بردرانم (۶)
با این وصف بدر، کاتبی را پس از مرگ به نیکی یاد کرده و تاریخ
وفاتش را گفته است که در دیوانش میتوان مشاهده نمود:

ایا کسی که برین خاک بگذری، دانی
که کاتبی است درین خاک همچو گنج نهان
بخوانز مصرع آخر حساب تاریخش

نماند کاتبی و ماند نام او به جهان
(۸۳۸)

اما شاعری به نام «معاذی» را در چند جا سخت به ناصوابی
یاد کرده و از جمله در قطعه یی که (۱۹) بیت دارد با کلمات
رکیک و مستهجن هجوش نمود. است. قطعه با این بیت آغاز می
یابد:

ای سخنور تا معاذی را سخنور نشمیری
زانکه می بینم خراب ازوی سخن را خان و هان
و دو بیت دیگر از آن قطعه چنین است:
شعر او چون ریسمان بر بسته با چندین گره
بدر را بر آسمان نظم اشعار روان
پیش استاد خرد کو هست واقف از خرد
فرق بتوان کردن آخر آسمان از ریسمان
و در قطعه دیگر گوید:

با معاذی بدر را نسبت ممکن
ایکه میدانی طریق ایمن و آن

عقل داند کز معاذی تاب به بدر
 فرق باشد از زمین تا آسمان
 ولی امیر زاده غضنفر را که به شاعری نیز علم نیست بدینگو نه
 میستاید :

ای به طبع تو زنده جان سخن
 گل فضلی به گلستان سخن
 روشن است اینکه شمع طبع ترا
 روشنیهاست در جهان سخن
 بهتر از تو نپخت آتش فکر
 در تنور خیال نانا سخن
 لب کشادریان که میبینی

مغز معنی در استخوان سخن
 وهم بدینسان از فردوسی، عنصری، انوری، مجیر بیلقانی،
 نظامی و سلمان و بعضی دیگر. در اشعار او یادآوریهایی شده
 است :

بدر به مقصد آگاهی بیشتر از وضع ملل و نحل و نیز به جهت
 تغییر حال و بهبود شرایط زنده گی خود، مدتها به سیرا نفس و آفاق
 پرداخته و از شهرهای خراسان و کرانه های دریای خزر و تبریز و
 مازندران و باکو و سیستان و جزاینها دیدن کرده و فرمانروایان آن
 سر زمینها راستوده که باز تاب آن در اشعارش چشمگیر است .

چنین مینماید که از این گردشها و دیدنها، صرف نظر از
 جهت برداشتهای ذهنی و تجارب، از لحاظ معیشت، بهبود قابل
 توجهی در وضع او رونمانشده و بلکه رنج و مرارت آن، او را پیرشان
 حالتی و درمانده تر گردانیده است. این مطلب در سخنان خود او به نیکی
 نمایان است و مثالهای مختصری از آن را مینگیریم :

در سفر گر از فلک یک کار بکشودی مرا
 بر غریبی هر زمان صدغم نیفزودی مرا

در جهان گر شادی جان روی بنمودی مرا
زنگ غم ز آینه دل پاک بزودی مرا

* * *

روز گاری شد که چرخ بی ثبات دون پرست
بدر راسرگشته میدارد به دور روزگار
خاک غربت دامنم بگرفته هر سو میکشد
تاکجا برباد خواهد داد نم همچون غبار

* * *

بود امیدم که در تبریز عشرتهاکنم
من چه دانستم کزین سوداچه آید بر سرم
گردمی بهر تفرج بنگرم دروی به چشم
در نیاید به جز سر خاب چیز دیگرم
همچو عنقا بایدم زین بوم گشتن گوشه گیر
زانکه در چنگال غم بشکسته شد با لوپرم
همچو زلف دلبران بختم پریشان گشته است
تا چه پیش آید ازین بخت پریشان بر سرم
در سفر سیستان علاءالدوله فر مانروای آنجا رادر قصیده ای
ستایش نموده و در جایی از آن گوید:

رستم دستان ز خاک سیستان آمد پدید

زان سبب شد در همه عالم به معنی داستان

در سفر از شاعر ی دانی مرا چبود غرض

دیدن اهل یقین ، دیدار صاحب دولتان

یکی از موارد قابل اعتنا در اشعار بدر ، توجه او به صناعات
ادبی و تصویر و تخیل است .

سروده های این شاعر از نگاه فن بدیع و ایماژ ، غنای توجه
پذیر دارد و میتواند از لحاظ این ویژگی ، مورد بررسی مشخص
و ارزشیابی جداگانه ای قرار داده شود. بدر خود با توجه به این اصل
میگوید :

گر مراعات نظیر از صنعت شعر آمده است
صنعت شعرم مراعات است اما بینظیر
به نمویه هایی از گفته های بدر که صنایع و محسنات ادبی در
آنها جلوه هایی نیکو یافته اند توجه نماییم:
مراعات النظیر یا تناسب

دست ایام بگوید سرش از زکینه چو سیر
باتو هر کس که بود یکسرو ده دل چو پیاز

شکر کن چون کسر شد اعدا و ضم شد با توفتح
بود بخت در رکاب و گشت فتحت همعنا ی

هست سجاده و تسبیح تو دام و دانه
از پی صید کسان نت نگران می بینم.

تجنیس خطی

سوزم و راز تو چون شمع نیارم به زبان
به زبان آمده عاشق به زیان آمده است

• • •

بدر شاعر نذر ساعر گشت این تجنیس بین
ساغری ده وز خودم بستان، بگو این بدر ماست

شکسته حکم تو در حنجر قضا خنجر
نشاند عدل تو در دیده ستم مسمار

ابهام

گفتم به درت معتکفم تا به در آیی
گفتا بنشین دلشده تا جان به در آید

تشبیه و تقسیم

دلا بین رخ و قد و دهان آن دلبر
یکی بهشت و دوم طوبی و سوم کوثر
بهشت و طوبی و کوثر خوشند بادو سه چیز
یکی شراب و دوم شاهد و سوم ساغر



تشبیه بلیغ

به دور فلک هست او آفتابی زمهر رخس بدر گشته هلا لی
استعاره بالتصریح

چون خیال لعل دلبر در نظر آرم چو اشک

رشته مرجان شود مژگان خون بالای من

استعاره بالکنایه

گاه بخشش به چشم همت او زر بسیار مینماید کم
نمودی از تصویر آفرینی و تخیل بدر در چگونگی طلوع آفتاب :
صبحدم شاه چارمین کشور رخ نمود از دریچه خاور
رفت بالای قلعه البرز برکشیده چو لگزیان خنجر
خنک دوران بهزیر اوشده رام ماه در پیش او فگنده سپر
تیغ او چون شفق جهان بگرفت غرق خون گشت کوه تابه کمر
از برای نثار مقدم خویش بر رخ چرخ ریخت خورده زر

* * *

موضوع قطعات بدر، از ستایش و نکوهش و هجو و هزل و ماده تاریخ بناها، زادروزها و جزاینها ساخته میشود که گاهی میتوان از لابه لای آنها در ارتباط مسأله بی فایده پی به دست آورد.

اما بدانسان که بیشتر یادآوری شد، بخش اساسی سروده های بدر، قصاید اوست که هم از لحاظ شمار (۷) و هم از نگاه جزالت و پخته گی و کاربرد صنایع و اشارات تاریخی میتوان بدان التفات بیشتر نشان داد.

غزلهای بدر، از احساس و شور و جاذبه کمتر بهره ورند و بیشتر با ساده گی و بی پیرایه گی ارایه یافته اند و عذوبت و گیرایی غزل های گوینده گان همزمان نزدیک به زمان او را کمتر میتوان در آنها سراغ نمود. با این وصف در میان آن غزلها، ابیات فراوانی دیده می شوند که هم از نظر زیبایی لفظ و آهنگ و هم از لحاظ مفهوم و احساس جالب اند و پایا، و دست فراموشی بدانها نمیرسد.

گزیده و چیده شده یی از غزلهای بدر را به خوانش میاوریم تا آشنایی بیشتر با سخنان او به دست آید.

آب و آتش

در آب و آتش از آنرو نهاده‌ام دل و چشم
 که عکس شمع رخت دیده‌ام در آتش و آب
 دلم ز آتش غم سوخت ، دیده‌آب گرفت
 ببین چه کرد به من ای سمنبر آتش و آب
 ز تاب مهر رخت بدر گشت غرق عرق
 گرفت‌ه‌است و جودش سراسر آتش و آب

بازار عشق

گل ندارد در گلستان بارخ او نسبتی
 بلکه د رخلد برین هم رنگ رویش، وردنیست
 باغمش پرورده‌ام جان و دل مجروح را
 هر گزش یاد دل مجروح غم پرو رد نیست
 باخیال عشق جانان فرود نتواند نشست
 ز آنکه در بازار عشق، از هر دو عالم فردنیست
 تا به کی مانع شوی از درد عشق او مرا
 کی خبر دارد ز دردش هر که صاحب درد نیست
 خاک بدرار در هوایش ذره سان بر باد رفت
 با هوایش ذره بی در خاطر او گر دنیست

مفلس وصل

بی تو اگر دمی زخم ، دود برآید از نفس
 هیچکس مگر از غمت، دم زده‌ام به هیچکس
 حسرت شکر لب از دل من نمی‌رود
 زان به دو دست می‌زنم ، بر سر خویش چون مگس
 هر طرفی که می‌روم ، نیست ره برون شدن
 لشکر عشق تو مرا، راه گرفت پیش و پس
 کی برسد به دامن دست امید من شبی
 مفلس وصل زابه تو نیست امید دسترس

نقش رخ تو دایمم هست چو آب در نظر
یاد تودر غریبیم راهبر است و هممنفس

راز نپهان

در دیست مرا از تو نپهان ، از تو چه نپهان
خواهم که کنم بر تو عیان ، از تو چه نپهان
عشق تو که از خلق نپهان داشته بودم
شدشمره در اطراف جهان از تو چه نپهان

گفتم که نگویم غم دل تا توندانی
چون فاش شد آن راز نپهان ، از تو چه نپهان
از گل نکند راز نپهان ، بلبل بیدل
هست از تو مرا آه و فغان از تو چه نپهان

در دور فلک بدر به مهر تو چو خورشید
دارد همه جانان و نشان از تو چه نپهان
بدر غیر از هنر شعر ، هنردیگری نیز داشت که آن عبارت
از خط خوب بود . او از این هنر خود در چند جا از اشعار خویش
آگاهی میدهد و از این جهت که ارزش این هنر او را کسی نمیداند
و حا صلی از آن به دست نیاید ، به شکایت مینشیند و گاهی نیز به این
هنر میبالد و آن را وسیله برتری خود میشمارد :

باد شعر آواره آفاق و روی خط سیاه

کز خط و شعرم چنین سر گشته و آشفته کار

* * *

در خط و شعر و تربیت و دانش و ادب

بالله که کم نیم من از این قوم تر کمان

* * *

وز خط و شعرم چه حاصل در غریبی آه

باد شعر آواره آفاق و روی خط سیاه

شد ر خم در خر من اندوه و غربت همچو گاه
 عمر من می‌کاهد از جور سپهر عمر گاه
 در میان غزل‌های بدر ، بدانگونه که قبلا نیز اشاره رفت ، تک
 بیت‌های رنگین و دلنشینی دیده‌میشوند که نکته سنجی و گاهی
 دیدگاه شاعر از آنها به روشنی می‌آید.

درین تک بیت ها که هر يك رامی‌شود بیت الغزل و بیت القصید نام
 گذاشت ، مفا هیمی رویت مییابد که خواه ناخواه به جهتی از جهات
 زنده گی انسان رابطه و پیوند بهم میرساند .

بیت‌های معدود زیرین از بیست‌های فراوان موجود در دیوان بدر
 است که به نشانه گواه از درك و برداشت شاعر ، از شرایط مسلط
 زمانش به ما آگاهی میدهد و پیام او را باز میگوید :

کار عالم

حاصل از گردون چه باشد، گاه شادی گاه غم
 کار عالم چیست دانی ، که قرار و گه شتاب

ارزش تربیت

کار من چون زر شدی گرتربیت بودی مرا
 من چو خاکم راستی را تربیت چون کییا ست

* * *

قطره افتادۀ باران که آبی بیش نیست
 چون در یاتربیت یابد شود در و گهر

ریاکاری

آنکه دی لافاز نماز و روز میزد دیدمش
 میگذشت امروز مست و بیخود از کوی مغان

نا اصل

طوطی کز موم باشد ، کی بود شیرین زبان
 هر کبی کز گل کنندش کی بود هامون نور د

توفان و خس

شب فراق تو مزگان بهم نیارم بست
به خار و خس نتوان بست پیش توفان را

صفت رقیب

رقیب قدر رخ زرد من چه میداند
خر است و خرچه شناسد که زعفران چه بود

* * *

غریب کوی ترا زانند از در تورقیب
سنگ است وعادت سنگ باغریب این باشد

* * *

نیست لایق که کند همراهی دوست رقیب
زانکه همراه فرشته نبود دیور جیم

آب زلال

در پیرهن بر زخیال آن تن نازک
چون آب زلالیست که پیدا بود از جام

چراغ شام

دلیم به زلف تو با روی تو مدام خوش است
غریب را که چراغی بود به شام خوش است

میل خرما

دل که دیده آن قامت دلکش لبش کرد آرزو
هر که نخل تازم بیند میل با خرما کند

بار محتسب

پهلوان سرخ، خر بار کشی دارد پیر
که بسی بار جفا با دل افکار کشد

بار، کز محتسبی جمع شود هر روزی
همه را آن خربیچاره به یکبار کشد

عنا و غنا

اگر به عین عنایم ز زر نهی نقطی
بدل شود به یکی نقطه آن عنا به غنا

* * *

در فرجام سخن ، غیر ضروری نمی نماید که چند سخن در خورتوجه
درارتباط به زنده گی شاعر—رویکی دونکتۀ دیگر از گفته های او به
تذکر آورده شود .

تولد بدر به قول خودش سال (۷۹۰) هجری می باشد و به سال
(۸۰۰) که ده - یازده ساله بوده به سخن توجه کرده است :

تاریخ چو شد هشت صد از هجر پیمبر
بنمو دسخن روی به من ، گشت فن من

درس ده و یازده بودم که زتوفیق
شد زنده سخن همچو مسیح از دهن من

زان سال شدم بدر سخن برفلك نظم
تاریخ دگر گشت به معنی « سخن من »

(۸۰۰)

در پایان دیوان بدر، دو قطعه شعر از گوینده گانی که نام شان
یاد نشده در تاریخ و فسات بدر ضبط گردیده که مسلماً از
همروزگاران او بوده اند. در هر دو قطعه تاریخ در گذشت شاعر
(۸۵۴) است . در قطعه اول گفته شده :

والی ملک سخن بدر که در دور قمر
بود خاقانی ثانی به کمال سخن او

انوری وار رسانید سخن را به فلك

خسرو ملک سخن گشته به شعر حسن او

...گفت تاریخ و فات وی اگر می طلبی

بشمر از روی جمل «والی ملک سخن او»

(۸۵۴)

در بیتی از قطعه یی که گویا بدر در ستایش مادر ممدوح خود ساخته ، کلمه «ادی» که در زبان پشتو و زبان بلوچی به معنی «مادر» به کار برده میشود، بدینگونه آورده شده :

منشی گردون از آن نامت «ادی» خواند که تو
شاه را پرورده یی بابخت و دولت در کنار
(ص ۴۹۳)

دیده میشود که لفظ «ادی» درین جا نیز به معنی مادر است .

چون بدر سفری به سیستان کرده و چند گاهی در آنجا توقف نموده، احتمال میرود که این کلمه راز زیاد شنیده و در خاطرش مانده و از آن در شعر استفاده کرده است .

از اینکه ممدوح شاعر ترکی زبان بوده و چند بیت آن قطعه بدر نیز به زبان ترکی میباشد ، باید توجه به عمل آید که این کلمه با کدام کلمه ترکی و چه مشترکی خواهد داشت یانه . البته پژوهش این نکته به دانشمندی که در بخش زبان شناسی مشغول اند، تعلق دارد .

او در چکامه دیگر که مصدر به نام امیر طهمان است ، کلمه «هزاره» را به مفهوم گروه و قبیله بدینگونه به کار گرفته است :

تو میر «هزاره» یی و بنده در باغ سخن، هزار دستان
کارم همه مدح خاندان است آری ، به علی به شاه مردان

به احتمال میتوان گفت که شناخت اواز لفظ « هزاره » باز هم در رابطه به سفر او خواهد بود به خراسان و سیستان ، و به گمان قویتر مراد از آن منصبی است مروج در آن عهد .

یکی از سخنوران معاصر بدر، به نام محمد بن خلیفه ، بدر را در قطعه یی بدینگونه مورد ستایش قرار میدهد :

دوش باپیر خرد گفتم که ای در فضل طاق
از جوانان سخنور کیست ، کور انیست جفت

در قصیده ، در غزل ، در فن شعر و شاعری
گوهر نظم سخن از شاعران بهتر که سفت

گفت از عهد از ل تا انقراض روزگار
 کس ز بدر شمس دین ، اشعار نیکو تر نگفت
 ازین شعر نام بدر کـــشمس الدین است نیز به دست می
 آید . (۸)

سرس چشمه ها

- ۱- فرهنگ فارسی ، جلد پنچ ، محمد معین
 - ۲- تاریخ ادبیات ایران ، جلد دوم ، دکتر صفا
 - ۳- همان کتاب
 - ۴- مقدمه دیوان بدر ، ص ۲-۳
 - ۵- مقدمه دیوان ، ص ۱۵، ۱۶ و ۱۷
 - ۶- از سعدی تاجا می ، ترجمه علی اصغر حکمت
 - ۷- تعداد ابیات قصاید بدر، پنج برابر غزلیات اوست
 - ۸- مرجع اساسی در نگارش این گفتار ، دیوان بدر است .
- افزون بر سرس چشمه های به ذکر آمده ، به تاریخ ادبیات ایران ،
 تالیف رضازاده شفق ، دانشنامه ایران و اسلام و آریانا دا یـــر قـ
 المعارف نیز مراجعه صورت گرفته است .

واژه گانی از موسیقی

هنر صوتی که با وزن عجیب گردیده است از نخستین زمانه‌ها پیدایش یافته و بجا خواهد بود که بگوییم با مراسم مقدس مآبانۀ پیشین روزگاران جوش خورده است .

ظهور موسیقی را میتوان از روزگار زنده گی غار نشینی تخمین کرد و از جانبی رقص و پایکو بی یکجا و گاه با ضربات چوب که تا امروز نیز رواج دارد با سا یــــرا بزار نغمات ایجاد شده و روزگاری بانبوه لحظات پی در پی خودمراحل را پیموده بعداً در طی روزگار ، موسیقی و رقص مرز بندی خود را تحکیم بخشید و از هم جدا گردید . (۱)

این ملاحظات و نکات سر راه انسان را میگیرد که همواره منشاء و مرز های موسیقی به دلیل آنکه نقش پای موسیقی در ابهام رفته به بی تشخیصی گراییده و جلو راه بی تشخیصی را افسانه های جالبی گرفته است ، چنانکه در مجموع فرهنگ غنا مند ما ، بخش افسانوی خود را در طلیعه بنیان دانشمهاشعاع پاشی کرده است . آنگاه که از هنر خط صحبتی به میان میاید ، افسانه دست افشانی میکند و در شیناخت و بنیاد موسیقی نیز افسانه پایکوبی میکند .

بیدایش موسیقی را به فیثاغورث نسبت میدهند و گفتاری در پیرامون شخصیت او در نبشته ها آمده است.

فیثاغورث مردی بود پر هیز گارودر عالم طبیعت غرق و هموار هدر تزکیه نفس خود توجه داشت در لحظه بی از لحظات زنده گی خود از عالم بالا آوازی شنید و این آواز مطبوع طبع او قرار گرفت، گوئی از افلاک شنیده و در حافظه خود آوازی را گرفت و گونه آن راز و هافکر میکرد، ابریشمی را گرفت به هم بست و ناخن زد و اما شنید آن صدا چیز دیگری بود و از آن سرور روزی در صحرا بی رفت و کله بی پوسیده یافت و آن ابریشم را بدان بست به ناخن آوازی از آن برآمد که به آواز فلکی شباهت داشت و از آن عود را ساخت (۲).

افسانه بی دیگر در جامع العلوم فخر رازی بدینگونه آمده است که : فیثاغورث شبی در خواب بدید چه خواب ابهام آمیزی او را مردی گفت بر خیز به کنار فلان دریا قدم گذار و از آن جایگاه دانشی بیا موز ، بامدادان در آنجا رفت و دریای موج را دید ، اینسو و آنسو درنگریست ، مطلبی به او ملهم نشد ، شب دوم نیز همین اشارت و رهنمون سر ذهنش نقش آورد و باز رفت و جلوه بی سر راهش را نگرفت و شب سوم نیز زیر شعاع همان خواب همگون قرار گرفت ، روز در همان موضع بسیار اندیشید و سر تا پا چون صدف گوش شد تا نوایی بشنود دید گروهی از آهنگران در کنار دریا مطرقها بر آهن فرو میکوفتند این زدنها برو جهی متناسب به گوش فیثاغورث رسید در رویا روی آن آهنگها پیچیده ، در اندیشه خود خزید و به خانه آمد ، دامن اندیشه را از کف رها نکرد و فردا بی باز گشت ، تا مناسبتهای صدا را بشناسد ، باز به خانه آمد در میان آوازهای کوتاه و بلند تناسبها بی یافت و آنگاه سازی ساخت و ابریشم بدان بست و قصیده بی سرود و آن را در تارهای پر اوج و موج ریخت و مردم را بدان رهنمون کرد و به ایشان حالتی دیگر گونه آورد و گروه گروه بر او میاوردند . (۳)

فازابی در الموسیقی کبیر اثر مهم خود موسیقی را لفظ پونا سی

میدانند و به الحان تعبیر میکنند (۴)، شیخ آذری، در جواهر الا سرار «مو» را در زبان سریانی به معنی هوا و «سیقی» را به گره تعبیر نموده است که بدین پندار ختیا گرهوارا گره میزند.

سخن شیخ شهاب الدین سهروردی نیز جالب مینماید که وقتی به موسی (ع) و حی آمد و عصای خود را برسنگ زد و از آن دوازده چشمه جاری شد، به موسی ندا آمد، «موسی قی» ای موسی آهنگ را حفظ کن و از آن رو فن سرود و آهنگ به موسیقی نسبت داده شد، سخن ژان ژاک روسو قابل یاد آوریست که گفته است: موسیقی را از «موزا» ی عبرانی میدانند و لغت «موزا» در لاتین عبارت از فرشته هنر و دانش و الهه سرود و نغمه شناخته شده است. (۵)

تا اینجا گفته هایی بود در باره «واژه» موسیقی و افسانه هایی که بدان گره خورده است و اما درباره هستی موسیقی و تأثیر آن و سیر آن فراوان گفته های بیست و اما مقالت «مانحن فیه» در پیرامون واژه های بیست که در این فن راه یافته و از میرایی در امان مانده است.

هرچند موسیقی اصیل خراسان قدیم پیوندی با موسیقی ساسانیان دارد و موسیقی عراقی و احیا ناعربی بدین مرکزها که همسایه گی داشته، رنگ همان موسیقی باستان را بجا گذاشته و هنوز می بینیم، موسیقی آذربایجان و ایرانی و برخی تصنیفهای محلی افغانی و عراقی و از بکستان و تاجیکستان شوروی از نگاه رنگ و الحان مشابیهت می صریحی دارند و به هم اختلاط و معا نقه مینمایند و پیوند های متقارنی دارند که بیگانه گی از خود نشان نمیدهند.

قبل از اسلام موسیقی ساسانی جایگاه والایی داشته و الفبای رواج یافته که آن را «ویسب دبیره» میگفتند، در این الفبا همه آوازهایی که از کام آدمیزاد برمی آید و یا هر نغمه دیگر مثل سازها و آواز رعد

و بوق ، شرشر آبشار و خش خش شاخهای درختان و آوازهای عجیب جانوران و بانگ مرغان از آن تعبیر میشد و الفبا گویا پیام همه جانبه یی بود . (۶)

ابن ندیم شمارش نقشهای الفبا را به سنی صد و شصت نشانه به قلم آورده است .

از دست خط دیگری غیر از دین دبیره به نام «کشن دبیره» به وجود آورد و ساختار این خط مفهومی نوشته همگانی را میرساند ، با خامه پیام آوری و نشانه هایی از تلفظ و کلمات زبان ، نوا می رغان و غریب حیوانات و ددان نیز بدین فهمیده میشد ، هر حرف و هر صدا نشانی بود از مفاهیمی ویژه در خط «کشن دبیره» صداها به یکصد و شصت نشانه می تابید . (۷)

بافحص و جستجو یی که درباره موسیقی کلاسیک قبل از اسلام در منطقه بزرگ فرهنگی و حوزه های آن که افغانستان نیز در آن خط نقش دارد ، به عمل آمده است در زمان خسپار شاه موسیقی با رقص های درباری رواج داشته است .

در روزگار تنهاچم سکندر موسیقی این منطقه ها تحت تأثیر موسیقی یونان خواه مخواه قرار گرفته بوده است ، در دوره ساسانیان به ویژه در روزگار بهرام گور موسیقی دانها و موسیقی نوازان زیر شعاع سرپرستی « خرم باش» قرار داشتند و به دستور او آهنگ مینواختند . در دوره خسرو پرویز ، سرکش ، باربد ، نکبسا بودند و دستگاههای ساز آریاییها را به باربد نسبت میدهند که بعد از وقت خلفای عباسی گویا همین سازها پس زنده شد . (۸)

در روزگار باربد و نکبسا (حکمرانی خسرو پرویز) دستگاه های موسیقی شامل هفت مقام خسروانی بوده است و نکبسا در مقام ایجاد گری «یکسرو گردن بلند از دیگران» قرار داشته در آن وقت سنی لحن و سه صد و شصت دستان (آهنگ) مروج بوده که به روزهای سال ساسانیان ارتبا طویوند میگرفته که در جایشی بیاید .

آواز

۱- صوت ، بانگ

۲- نغمه - سرود، آهنگ

۳- هر يك از دستگا هم—ای موسیقی

۴- یکی از گوشه های مقام شور (۹)

به گفته صاحب رساله موسیقی اخوان الصفا آواز هر گاه موزون برون آمد نغمه میشود و غنامولف ازین نغمه هاست .

آواز به دونوع باشد حیوانی یا غیرحیوانی ، غیر حیوانی نیز به دو گونه است : طبیعی و آلتی ، طبیعی مانند آواز آب ، سنگ و چوب و رعد و باد، آلتی مانند آواز طبل و بوق، کرنا و ابریشم .

حیوانی نیز به دوگو نه یادشده است ، منطقی و غیر منطقی ، آنچه غیر منطقی یاد میشود آواز حیوانات غیر ناطق است و منطقی آواز مردم است و در اصطلاح آواز های بیست بی کلمت ، چون گریه و خنده و آواز هایی که هجا ندارد و آنچه دلیل موجه دارد همان سخنی است معنی دار که از لطافت هوا آواز آن به گوش میرسد .

هر جسمی که در شت تر بو د آوازی قویتر باشد و هر چه نرمتر آواز آن کوچک و نرم باشد . آوازه دونوع گردد یکی از کوفتن به و جود آید و دو دیگری از سو ختن چون آهنگ دو دست و جسمهایی که به یکدیگر بر خورد نمایند و جسمها بر یکدیگر باز افتند چون ناخن و دف و زخمه و رباب و آلات هم مانند ش .

دوم سو ختن هواست ، از آلات میان خالی و مجوف مانند ششس حیوانات و نای و بوق و سرنای و آن آلتی که بدینها همگون است و باز آواز از نگاه کمیت به بزرگ، کوچک، سبک، گران، نرم ، درشت آشکار و پوشیده تقسیم میگردد . ازدید گاه دیگر آواز به دوگو نه یاد میشود ، پیوسته و گسسته . آوازانای و سر نا پیوسته است و آواز طبل و دف گسسته گفته میشود . (۱۰)

مقامات موسیقی بر بنیان بروج دوازده گانه واژه گان آن تحقق یافته به دوازده مقام یاد شده است و گو یا در رابطه نظر پیشمینیا با

مدنیت آن روزگار که در بسا چیزها دستر سی نداشتند و بدین پندار راهی بودند که زمین به آسمان به گونه اثر موثر قرار میگر فتند از اینرو و قتیکه فر زندان (جما د ، نبات ، حیوان) از به هم آمدن ابناء علوی و امهات سفلی به وجود آید و ذهنیت و درك عقلی شان بدین باور مندی رسیده است که پهنه جهان با هم پیوند انعطاف پذیری دارد و ازین مطلب که شرر واز به سرعت بگذریم آن دوازده مقام که آینه واژه گان رادر مقابل خود گرفته عبارت است از :

راست ، اصفهان ، عراق ، کوچک ، بزرگ ، حجاز ، بوسلینک ، عشاق ، حسینی ، زنگوله ، نوا ، رهاوی (۱۱)

به گزارش درویش علی چنگی در تحفه السرور و فرصت شیرازی در بحور الالخان و صاحب بهجت الروح هشت مقام در آغاز تحقق پیدا کرده است که بعدا چهار مقام دیگر بدینگونه استخراج شده است . نوا را از عشاق ، زنگوله را از راست ، بزرگ را از عراق و کوچک را از اصفهان گرفته اند . (۱۲)

بونصر فراهی در مولفه خود نصاب الصببان دوازده مقام رادر یک رباعی آورده است .

عشاق ترا قدر حسینی است چو راست

در پرده بوسلی رهاوی بونوا است

وانگاه صفاهان ، حجاز است و عراق

زنگوله ، بزرگ ، کوچک اندر ما است

کوکبی مروزی دوازده مقام و شش آواز را در قطعه بی یاد کسره است :

ز راه راست چو آهنگ میکنی به حجاز

ز اصفهان گذری جانب عراق انداز

به ناقه زنگوله در پرد رهاوی بند

به بوسلیک حسینی صفت بر آواز

مشو بزرگ ز روی نیاز کوچک باش

وزان مقام به عشاق بینوا پسررد از

- گوشت و مایه و کر دانه چو بر خوانی
 بیار پرده نوروژ و سلمک و شهنه ز
 به گوش جان شنو از کوکبی که بی کلفت
 چهار بیست و ده دو مقام و شش آواز (۱۳)
 هریک ازین دوازده مقام دوشعبه دارد ، ریشه واژه های این مقامها
 بر برخی عربی و زیادتر آن دری است.
- مقام راست گنج ورنجگا هست . راست : مبرقع ، پنجگاه .
 مبرقع لازمش با پنجگا هست
 ز اصفهان کسی کو گردد آگاه . اصفهان : نیریز ، نیشابورک .
 به نیریز و نشابورک برو راه
 عراق عشرت افزاهست مطلوب . عراق : مخالف ، مغلوب .
 گهی روی عراق و گاه مغلوب
 مقام کوچک اردانی توانی . کوچک: ركب ، بیاتی .
 که در ركب و بیاتی بیت خوانی
 بزرگ آمد چون چنگ ساز کرده . بزرگ : هما یون نهفت .
 همایون و نهفت ازوی دو پرده
 حجاز آمد یکی نخل ثمر دار . حجاز : سه گاه ، حصار .
 سه گاهست و حصار آن نخل رابار
 چو آمد بوسلیک از پرده راز . بو سلیک : عشیران ، صبا
 عشیران و صبا را داد او از
 چوسازی پرده عشاق راساز . عشاق : زابل ، اوج .
 نغم در زاول و دراوج سرداز
 حسینی کز مقامات است برتر . حسینی : دو گاه ، محیر .
 دو گاه آمد قرینش با محیر
 پس از زنگوله اندر نغمه قوال . زنگوله : چهار گاه ، عزال .
 نماید چهار گاه آنگاه عزال
 نواکز وی فتد اندر جهان شور . نوا: نوروژ خارا ، ماهور .
 بود نوروژ خارا فرع ماهور

رهاوی: نوروژ عرب ، نو روزعجم .
 رهاوی شده به نو روز عرب رام به نوروژعجم کرد از دل آرام (۱۴)
 در کتابها ی سنتی موسیقی به ذکر رفته که شش آواز از دوازده
 مقام به وجود آمده و بر واژه گان موسیقی افزوده است بدین قرار :
 سلمك : از پستی آواز اصفهان و بلندی زنگوله گرفته شده
 گردانیه : از پستی عشاق و بلندی راست به وجود آمده
 نوروژ اصل : از پستی بوسلیك و بلندی حسینی خیزد
 گوشت : از پستی حجاز و بلندی نوا شکل مییابد
 ماهیه : از پستی کوچک و بلندی مقام عراق خیزد
 شهناز : از پستی بزرگ و از بلندی رهاوی به وجود آمده .
 سی واژه در لحن باربدی یاد شده که از آن نظا می گنجوی در
 مثنوی خسرو شیرین یاد کرده است .

کریستن سن خاور شناس معروف دانمارکی مینویسد :

«روایات موجود اخترا ع دستگاهها ی موسیقی ایرانی رابه
 باربد نسبت میدهد ، در واقع این مقامها پیش از بار بدهم وجود
 داشته ، ولی ممکن است این استاد در آنها اصلاحات و تغییراتی وارد
 کرده باشد در هر حال به صورتی که در آمده است آن را منبع عمده
 موسیقی عرب و ایران بعد از اسلام شمرده و میتوان گفت در ممالک
 اسلامی مشرق هنوز هم الحان باربد باقیست ، زیرا شرقیان در
 این رشته از صنعت ، بسیار محافظه کارند » (۱۵)

سی لحن باربدی هریك واژه ییست از تبار موسیقی که گویا
 هنر موسیقی به زایشگری واژه گان پرداخته است .

آرایش خورشید : نخست آرایش خورشید بود ه

آئین جمشید : دوم آیین جمشید ستوده (بهار)

در آرایش بدی خورشید ما هی

چو زد آرایش خورشید راهی

(نظا می)

اورنگی : سوم اورنگی است ای بار دیرین
چهارم است نامش باغ شیرین
(بهار)

باغ شیرین : چو کردی باغ شیرین را شکر بار
درخت ناز را شیرین شده بار
(نظامی)

تخت طاقدیس : به پنجم هست تحت طاقدیسی
توانی نیز بی نسبت نویسی
(بهار)

چو تخت طاقدیسی ساز کردی
بهشت از باغها در باز کردی
(نظامی)

حقه کاوسی : ششم را حقه کاو و سی شده نام
به هفتم راه روح است ای دلارام
(بهار ۱۶)

چو قند از حقه کاو و سی دادی
شکر کالای اورابوس دادی
(نظامی)

راه روح : ای نگار بدیع وقت صبوح
زود بر خیز راه روح بیار
(منوچهری)

رامش جان : بود هشتم همانا « رامش جان »
به جای جان جهان هم خواندبتوان
(بهار)

چو کردی رامش جان رازوانه
زرا مش جان فدا کردی زمانه
(نظامی)

سبزه درسبزه: نهم را « سبزه درسبزه » ستودند

دهم را نام سرو ستان نمودند

(بهار)

چو بانگ سبزه در سبزه کشیدی

زباغ خشک سبزه برد میدی

(نظامی)

سروستان: چوبر دستان سرو ستان گذشتی

صبا سالی به سرو ستان نگشتی (نظامی)

سرو سپی: نوای یازده سرو سپی دان

فراموش کردنش از کو تمی دان

(بهار)

دگر سرو سپی راساز دادی

سپی سروش به خون خط باز دادی

(نظامی)

شادروان مروارید: سرود هشت و چهارم از خردمند

به شادروان مروارید افگند

(بهار)

چو شاد روان مروارید گفتی

لبش گفتی که مروارید سفتی

(نظامی)

شمار سیزده شبیدیز نامست

شب فرخ شب ماه تما مست

(بهار)

شبیدیز:

هر آن شب که گرفتی رامشبدیز
شدندی جمله آفان شبخیـز

(نظامی)

شب‌فرخ:

چو بر دستان شب فرخ کشیدی
از آن فر خنده تر شب کس ندیدی

(نظامی) (۱۷)

قفل رومی:

سرود قفل رومی سیزده دان
ده و شش گنج باد آورهمی‌خوان
(بهار)

چوقفل رومی آوردی در آهنگ
کشادی قفل گنج ازروم‌وازرنگ
(نظامی)

گنج بادآور:

چو یاد از گنج باد آورد راندی
زهر بادی لبش گنجی نشاندی
(نظامی)

گنج باد آورد يك بيت مدیحش‌رائمر
نعمت فردوس يك لفظ متینش‌رائمن

(منوچهری)

گنج‌سوخته:

بهر گنج ساخته باشد دهو هفت
که گنج سوخته هم در قلم‌رفت
(بهار)

زگنج سوخته چون ساختی‌راه
زگرمی سوختی صدگنج‌راشاه
(نظامی)

کین ایرج:

به هجده کین ایرج میزند جوش
وزان پس نوزده کین سیاوش
(بهار)

چو کردی کین ایرج راسر آغاز
جهان را کین ایرج نوشدی با ز

(نظامی)

چو زخمه راندی از کین سیاوش
پر از خون سیاوشان شدی گوش

(نظامی)

دو ده راماه بر کوهان نشانه
بودیک بیست نامش مشکدا نه

(بهار)

زلحن ماه چون گوهر نشاندی

(نظامی)

زبانمش ماه و هم اختر نشاندی

چو بر گفتی نوای مشکدا نه

ختن گشتی زبوی مشک خانه

(نظامی)

بود « مروای نیک » اندزد و و بیست

همان سه بیست نامش مشکمالیست

(بهار)

چو بر مروای نیک انداختی بال

همه نیکی بدی مروای آن قال

(نظامی)

چو بر مشکو یه کردی مشکمالی

همه مشکوشدی بر مشک حالی

(نظامی)

به چهار و بیست باشد مهرگانی

ببردی هوش خلق از مهربانی

(بهار)

کین سیاوش:

ماه برکوهان:

مشکدا نه:

مروای نیک:

مشکمالی:

مهرگانی:

چوبر گردی نوای مهر گانی
بیردی هوش خلق از مهر بانسی
(نظامی)

ناقوس: به پنج و بیست ناقوس است آری

پس آنگه بیست باشش نو بهاری
(بهار)

نوبهاری: چو ناقوسی بر اورنگ آمدی ساز

شدهی اورنگ چون ناقوس آواز
(نظامی)

نوشین باده: به هفت و بیست نوشین با ده بکسار

به هشت و بیست رخ بر نیمروز آرز
(بهار)

چو نوشین باده را در پرده بستی
خمار باده دوشین شکستی
(نظامی)

نمیروز: چو گفتی «نمیروز» مجلس افروز

خرد بیخود بدی تانیمه رو ز
(نظامی)

نخچیرگان: بودنخچیرگان لحن نه و بیست

همه قولی دگر نخچیر گانیست
(بهار)

چوبر نخچیرگان تدبیر کردی
بسی چون زهر را نخچیر کردی
(نظامی)

گنج گاو: سی ام زه گنجگاو ست ای خردمند

که اورا گنج گاو ن نیز خوانند
(بهار)

چو گنج گاو را کردی هوا سنج
بر افشاندی زمین هم گاو هم گنج
نظا می

برخی واژه های دیگر یست که در دیوان منوچهری آمده است این
واژه ها شاید نشان و پیا می از تصنیف و آوازی باشد و یا تبدیلی
از کلمه یی به کلمتی دیگر که در زمینه تحقیق زیاد می خواهد و به
پژوهش دامنه داری در رشته زبانشناسی که بخشی از آن واژه
شنا سیست پیوند میگیرد به پندار آنکه آواز نو بهاری که درسی
لحن بازبندی در شعر ملك الشعر ا بهار ، آمده در شعر نظا می باد
نوروز یاد شده که شاید لحن واحدی باشد .

چو در پرده کشادی باد نوروز
به نوروزی نشست دولت آنروز

فرخ روز : این واژه را نظا می یاد کرده :
چو بازش رای فرخ روز گشتی زمانه فرخ و فیروز گشتی
پنجه کبک دری : چو کردی پنجه کبک دری تیز

ببردی خنده کبک دلاویز

آواز کیخسروی : چو بر کیخسروی آواز دادی

به کیخسرو روان را باز دادی

انبوهی از واژه گانی در موسیقی داریم که در دیوان منوچهری
تبلور کرده که از اینجا نو بست بدانها میرسد که خود را وانمایند :

آزادوار : دستا نهی چنگش سبزه بهار باشد

نوروز کیقبادی آزاد وار باشد

(ص ۲۲ ، منوچهری ، چاپ سیاقی)

اشکنه : مطربان ساعت به ساعت بر نوای زیروم

گاه سروستان زنندا مروز گاهی اشکنه

- زیر قیصران : گاه زیر قیصران و گاه تخت اردشیر
بسکنه : گاه نوروز بزرگ و گاه نوای بسکنه
ص ۸۷ (۱۸)
- پالیزبان : این زند بر چنگهای سندیان پالیزبان
وان زند بر نایهای لوریان آزاد وار
روشن چراغ : نوبتی پالیزبان و نوبتی سروسپی
کاویز نه : نوبتی روشن چراغ و نوبتی کاویز نه
دیور خش : گاه نوای هفت گنج و گاه نوای گنجگاو
ارجنه : گاه نوای دیور خش و گاه نوای ارجنه
افسر سگری : بگیر باده نوشین و نوش کن به ثواب
بانگ شیشم : بیانگ شیشم ، یا بانگ افسر سگری
دراچ کشد شیشم و قالو س همی
بی پرده طنبور و نی و رشته چنگ
ص ۱۸۲
- سیوار تیر : ساعتی سیوار تیرو ساعتی کبک دری
روزنه : ساعتی سروسستا ، ساعتی باروزنه
ص ۸۸
- باغ شهر یار : بر بید عندلیب زند ، باغ شهر یار
بر سرو ، زند واف زند ، تخت اردشیر
ص ۳۴
بند شهر یار : چون سبزه بهار بود نای عندلیب
چون بند شهر یار بود صو ت طیطوی
ص (۱۱۳)
- بهمنجنه : به گوش اندرون دیگ بهمنجنه
قیصران : به گوش اندرون بهمن و قیصران (ص ۶۸)

پرده سرکش : یکی نی بر سر کسری دوم نی بر سر شیشم
 پرده لیلی : سه دیگر پرده سرکش چهارم پرده لیلی
 پرد باده : پرده راست زند نازو بر شاخ چنار

چکاوک : زده به بزم تو را مشگرا ن به دولت تو
 قالوس : گهی چکاوک و گه راهوی گهی قالوس
 (ص ۲۳۱)

راه گل : قمر یان راه گل ونوش لبینا رانند
 نوش لبینا : صلصلان باغ سیاوشان باسروستنا
 ص ۱۸۷

راه ماوراء النهری : هر گه که زند قمری ، راه ماوراء النهری
 گوید به گل حمری باده بستان بلبل
 شخج با مدادان بر چکک چو ن چاشتگا هان بر شخج
 چکک : نیمروزان بر لبینا شا مگا هان پرونه
 برونه : شاعری تشبیب داند شاعری تشبیه ومدح

شکر توین : مطربی قالوس داند مطر بسی شکر توین
 گل نوش : تابر بم وبر زیر نوا ی گل نوش است
 تابر گل پر بار خروش و رشاقست
 مهرگان خردک : چون مطربان زنند نوا تخت اردشیر

سپهبدان : که مهرگان خردک و گاه سی سپهبدان
 هفت گنج : که نوا ی هفت گنج و گه نوا ی گنجگاو
 که نوا ی دیو رخس و گه نوا ی ار جنه

در باره این آهنگها گفتار است: این داستان ها یابه شهر هارتباط
 میگیرد. مثل عراق ، حجاز ، صفا هان ، نهاوند یابه کسانی مثل

عشاق و بوسلیک و مشکدانه و برخی بر بنیان مشابیه های آواز مثل زنگوله و جبهه تسمیه آن روشن میگردد و بعضی مانند دو گاو و غیره که نهاد آن بر نغمات میباشد. و برخی به گونه فرح فزا ، شور، پرده باده ، پرده لیلی ، را مشجان و غیره از رقصان گری و زیبای نغمه بازتاب یافته است و برخی از این دستنهای موسیقی به حوادث تاریخی و کارکرد اشخاص پیوند میگیرد ، مثل کین سیاوش ، کین ایرج و غیره گنج باد آورده تمثیلی از یک حادثه تاریخی است ، درستایش گنجینه سفینه رومی که یکی از سربرآورده گان و گردان آریایی آنرا در کرانه های کشور مصر به دست آورد . (۱۹)

آهنگ مرگ شبدیز :

شبدیز نام اسپ سیاهی بوده که خسرو پرویز بغایت آن را دوست داشت ، از قضا اسپش مرد ، از آخور سالاران و درباریان مردی جرئت نمیکرد که شاه را آگهی دهد از بارید خنیاگر ما هر دربار ، درباریان و آنانی که از خسرو پرویز خوف داشتند خواهش نمودند که آهنگی در مرگ شبدیز بسازد و آنرا به آهنگ غم انگیز بخواند ، چنانکه گفتند بارید بجا نمود ، خسرو پرویز دانست که قضیه از چه قرار است خشونت او فروکش شد . (۲۰)

در تاریخ بخارا مولف نر شخی دربار باده کین سیاوش گوید که مردم بخارا در کشتن سیاوش سرودهایی میخوانند و سرودگران در همه ولایتها سرود زابه نام کین سیاوش یاد میکنند و قوالان آنرا گریستن مغان گویند .

مشکدانه در کتاب المحاسن والاضداد جا حظ به آهنگ یکی از گنیزه گان شیرین زن خسرو پرویز نسبت داده شده و این آواز نیز در زمان ساسانیان روا داشته .

نغمه بوسلیک نیز به بوسلیک شاعر دوره صفاریان پیوند میگیرد که او این نغمه را به وجود آورده و به نامش یاد میشود . (۲۱)

انبوهی از واژه گان دیگری در موسیقی داریم که در ادوار صفی-الدین یاد شده و از آن مهدی برکشلی در اثر خود « موسیقی فارابی » به ذکر آورده .

عذرا ، دوستگانه ، خوش سرا، وصال ، گلستان ، غمزده، مهرگان ، دلکشا، بوستان ، زنده رود، مژده گانی ، وامق ، بیضا ، خضرا. (۲۲) چند واژه دیگر در بهجت الروج عبدالمو من آمده ، چون: ملانازی ، زیرکش خاوران ، قرچنگر ، خرام، کار ساز ، خجسته ، بسته نگار ، صیحه که اینها مقام گفته نمیشود در اصطلاح گوشه یاد میشود که همان مفهوم جگر گوشه رامیدهد (۲۳)

در موسیقی گویا فراوان واژه گان نیست که در این نبشته از خرمنی خوشه یی آورده شده است ، به نظر نگارنده باید فرهنگ موسیقی ترتیب شود تا از واژه گان موسیقی آگاه گردیم و غنا مندی زبان دری نموده آید .

نتیجه

۱- موسیقی خراسانی با ساختار واژه گانی خود بخش نمایانگر دورۀ ساسانیا نیست و برخی واژه های عربی نیز در این موسیقی راه یافته که گویا بیانست از اینکه موسیقی از آن فروغ و هستی پذیرفته است. و از طرفی ترك و تاجیک بدین موسیقی را مشند و را مشگرانی داشته اند .

تعدادی از این واژه گان بعد از اسلام تبلور و جلوه نموده است .
۲- نگارنده گروهی از واژه های را که در مقام شعبه های موسیقی ارتباط دارد در این نوشته آورده ، نه همه واژه گان را ، زیرا آن کاربرد سطح گسترده یی انجام خواهد شد و زمان زیادی را دربر خواهد گرفت و صرف در نظر داشت که برخی واژه گان بر کرسی موسیقی میدرخشند از آنها یاد نمود ، نه تنها به گونه مجرد و تکواژه گی .

۳- در باره موسیقی اصیل خراسان هر چند تحقیقاتی شده و برخی متون آن چاپ و نشر گردیده است ، هنوز سی لحن باربدی که یاد شد و یا برخی واژه های که در اشعار منوچهری به ذکر رفته ، جای کاربرد و در اصطلاح شان و نزول و علت ساختار آن پدیدار و آشکار نیست و محققان هنرموسیقی هنوز به روشنی چشمگیری نرسیده اند .

جای برگرفته ها

- ۱- تاریخ موسیقی مقدمه لوست ولین تر جمعه کلود سیروس گرباسی، انتشارات دانشگاه ایران .
- ۲- شعر و موسیقی ابو تراب رازانی .
- ۳- رساله موسیقی در داخل جامع العلوم فخر رازی منوفا ۶.۶ هـ، چاپ بمبئی .
- ۴- الموسیقی کبیر فارابی .
- ۵- رك: كتاب شعر و موسیقی از ابو تراب رازانی که نقل کرده از آثار دیگران .
- ۶- الفهرست ابن ندیم ، چاپ قاهره ، ص ۲۶ .
- ۷- التنبیه و الاشراف ص ۸۰ که از آن محمد علی امام شوشتری در کتاب خود هنر موسیقی روزگار اسلام نقل کرده است .
- ۸- ایران گهواره دانش و فرهنگ محمد علی امام شوشتری .
- ۹- فرهنگ معین ، ج ۱، حرف آ .
- ۱۰- اخوان الصفا و خلان الوفا، پنجاه و یک رساله که یکی از آنها در هنر موسیقی است چاپ بمبئی .
- ۱۱ - بهجت الروح عبدالمومن با مقابله و مقدمه و تعلیق مهمل رابینو ، چاپ بنیاد فرهنگ ، ص ۳۲-۳۴ .
- ۱۲- درویش علی ، تحفة السرور عکسی .
- ۱۳- این شعر در بهجت الروح عبدالمومن به نام کوبی به ذکر گرفته (۴۴-۴۵) و در شعر و موسیقی ابو تراب به نام کوبی یاد شده .
- ۱۴- تحفة السرور درویش علی چنگی و اشعار برگرفته شده از بحور اللاحان فرصت شیرازی .
- ۱۵- ایران در زمان ساسانیا از کریستن سن ، ترجمه رشید یاسمی ، چاپ تهران ، ص ۲۴۴ .
- ۱۶- دیوان ملك الشعرا بهار ، جلد دوم ، مثنوی سی لحن باربدی ، چاپ تهران .

- ۱۷-خمسۀ نظا می ، خسـر ووشمیرین نظا می که همه اشعار
نظا می از آن گرفته شده ، چاپ تهران .
- ۱۸-دیوان منوچهری دماغانی، که اشعار از لابه لای صفحاتش
گرفته شده به کوشش داکتر محمددبیر سیاقی .
- ۱۹-تاریخ موسیقی ایران از سعیدی حسنی ، ص ۱۲، چاپ
تهران .
- ۲۰-همان تاریخ ، ص ۱۳ .
- ۲۱- به نقل از ابوترا برازانی، از کتاب های مندرکه در کتاب
شعر و موسیقی .
- ۲۲-موسیقی فارابی مهدی برکشلی ، چاپ تهران .
- ۲۳-بهجت الروح ، عبدالمومن، ص ۲۳، چاپ بنیاد .

نکته

نه مارا در میان عهدوو فا بود
جفا کردی و بد عهدی نهو دی
به یک باراز جهان دل در تو بستم
ند انستم که بر گردی به زودی
هنوزت گر سر صلح است بازای
کزان محبو بتر باشی که بودی

(سعیدی)

پیدایی داستان معاصر دری

داستان از همان زمانی که هنوز آبگین ترین رنگ بر تریش را از نگهبان ترین حافظه هابه اثبات نرسانده بود ، بر زبان هـا جاری و ساری بودو حتی در برخی از شمهر هاوروستنا های مشرق زمین تا امروز هم جای پای مرد نقال را میتوان به نگاه آورد .

از آنگاهی که به نگاشتن دلچسپیهای فراوانی پدید آمد ، داستان های بسیاری روی سمید بر گهای کاغذ چشم کشو دند ، چنانکه تنها در زبان وادب دری ، انبوهی از کتابهای داستانی گرد آوری و نبشته شده اند (۱) آثار ی که یا مجموعه روایتها و حکایتها اند و یا داستانهها و افسانه های جداگانه ، واگر بر چارچوبه معیارهای ویژه داستان پر دازی امروزم بسیار اتکا نماییم ، حتی نشانه هایی از داستان کوتاه را که از پدیده های سده نوزدهم ازو پاسیت ، در برخی از این آفریده ها و فراز آورده ها ، میتوان سراغ گرفت . چنین سخنی را سا مرست موام به گونه یی در ادبیات خاور و با ختر تایید مینماید (۲) .

داستان به همانگونه که در آغازین جوششهای خود هواد خواهانی زیاد داشته و شنونده گان فراوانی ، امروزه هم خواننده گان بسیار و علاقه مندان بیشتری دارد .

باور مندیم که نه تنها خوا نشی داستنان نیاز مبرم انسان امروزی است ، بلکه هیچ چیز ی حتی نوشته های روز نامه یی در مورد فراوان رخداد های گو نه گون ، چنان که آندره مالرو عقیده دارد (۳) ، نمیتواند آن را بازا رزده بسازد و از اهمیتش بکا هد ، زیرا داستنان که به مفهوم امروز ینش « رشد و تکامل قهر مان است در زمان » بدانگو نه که چار بعد زمان ، مکان ، علیت و زبان بران فر مان روایی میکنند (۴) ، اندرون سیمها را میشکا فد و نقبی میز ند به جهان ذهنی و روانی پرسوناژ ها ، آنچه که حوادث روزنا مه یی با آن بیگانه است ، آن اصلها یی که نویسنده راتوانا یی میبخشند تا در گره اندازی و گره کشا بیهای داستنان دستی بیابد و کارش را تا سطح هنر نویسنده گی بالا ببرد و مبتنی برویژه گی های گفته شده هنر زبانی پدید آورد که از همه انواعی که بدان نزد یکها یی دارند هم چون تاریخ ، حکایت و روایت ، ادبیات ژور نالیستیک و ... تفاو تها ی چشمگیری داشته بتواند .

در اینجا سخن برسر سپیده دم داستنان معاصر دری و درباره دوزانی است که جوانه های داستنان نویسی در کشور ما بالیدن میگیر ند و به شگوفه می نشینند. سخن از داستنان معاصر دری که میشود بر اساس همه آنچه بنیادین پایه های داستنان معاصر را می سازند تا جایی بدان بانابا و ری نگریست و بدین کمال و پندار اندر شد که نمیتوان در آغازین سالهای سده چهار دهم خورشیدی و اندکی پیش از آن از داستنان معاصر دری نام و نشانی یافت و از آن گسپو گفتی به زبان آورد .

درست است در روز گارا نی که داستنان معاصر دری میخوا ست به پایاستند در هیچ یکی از آفریده ها ، همه آنچه را که امروز ، شاخص های پذیر فته شده داستنان نویسی به شمار میروند ، به گونه شایسته نمیشود به مشاهده گرفت و درست است که عواملی چون تجربه ، جدال ، حادثه ، طرح ، توطئه ، شخصیت ، زمینه ، محیط ، لحن و الگوو آن زرین اصلهایی را که چخوف لازمه هر داستنان به ویژه داستنان کوتاه

میدانند (۵)، نمیشود در آن اثر ها همه جانبه به نگاه آورد ، با اینهم نمیتوان به داستان های کو تاه و میانه یی که در این دوران پدید آمده اند ، به دیده نا باوری نگریست و با نقص معیاری ، اثری را بی ارزش و بی بها انگاشت ، زیرا از نویسندگان آن روزی بردن این امید که بسا ن چهره های برجسته داستان نویسی : دو ما ، دیکنز ، فلور و بالزاک این توانایی را داشته باشند که همه هستی خود را در رنگ و پوست سیما های داستان خود بریزند و باور کاملی به قهرمان ها و اشخاص داستان شان بدارند (۶) و چون تولستوی و گورکی تا جایی همه ویژه گیهای بنیادین داستان پر دازی را به رعایت بنشینند ، نوع پدید آوردن توفانی در پیاله است . همچنان نمیتوان از راهیابی عناصر و معانی در داستان معاصر در اینگونه نوشته ها که از نگاه ساخت و محتوی درست پلی را میسازند که گذشته را به گونه یی با حال پیوند میدهد و شنونده را بدیگری گذری به انکار نشست ، زیرا به روشنی با بررسی های میتوان اذعان کرد که ، آنگاه که کبوتر داستان نویسی میخواهد در آسمان زبان دری معاصر پرواز هایی داشته باشد وابسته گیها یی دارد با داستان های روایتی حکایتی گذشته گان و شیوه نثر پیشینیان و گوشه چشمی دارد به داستان پر دازی به مفهوم امروزی آن ، چنانکه در نخستین داستان معاصر دری « جهاد اکبر » میتوان بسا ویژه گی های داستان نویسی معاصر را نگرینست . هر چند گاهی به سوی افسانه های کهن مان میل فرزد و از نثر گذشته دری به پیروی می نشیند باز هم آیا پرورش قهرمان ها ، راهیابی تصویر ها و صیغهای روشن و شفافا اشخاص ، مکان ها و حالتها ، استفاده از گفت و گو های مستقیم ، رعایت شیوه پرداخت زمان ، نزدیکی زبان داستان به زبان توده ها و حتی آگاهی سود بردن از زبان عامیانه همه از خصوصیت های داستان پر دازی معاصر نمیتواند بود ؟

داستان « تصویر عبرت » را که به سال ۱۳۰۰ خورشیدی الهیا ل

چاپ یافته اگر باری به خوانشش گیریم ، بگذریم از ویژه گی های برجسته دیگری که دارد، ژرف نگری و توانایی نویسنده در بسط سخن آوردن سیما های داستانی ما را به شگفتی اندر میسازد و این توجه را ستین افندی به بعد زبان ما را به ستایش های بیدریغا نه و امیدارد و موشکا فیما یش د رزمینه اورا در ذهن مانویسنده سخت زبردست و توانا جلوه میدهد ، در «تصویر عبرت» بعد زبان چنان پرداخت هنری یافته است که زن توانگر به رنگی سخن میراند ، نوکران او به رنگ دیگر و واژه ها و ریخت دیگر و به همینگونه است گپ زدن تمام سیما هایی که در این داستان رخ نموده اند یعنی زبان هر پرسو ناژ نماینده گسی از لایه و قشری میکند که بد آن منسوب است (۷).

یکی دیگر از ویژه گی های داستانی امروز توصیف و تصویر به جا و مناسب طبیعت و سیما هاست . آیا این توصیف ترا دیده از خامه گل محمد ژوندی در داستان «فیروز» که به سال ۱۳۱۸ به نشر رسیده ، نمیتواند مرامتقا عد بسازد تا از آن به حیث یکی از آن گونه نبشته هایی نام ببریم که مهرد استان معاصر را ناصیه دارند ؟ توصیفی از میرشب را از کتاب «فیروز» نمونه واربر میگزینیم :

«میرشب مردیست چارشا نه و برو تنها ی درازی دارد که از درازی نو کمپای آن راتا ب داده و عقب گوش خود برده است و یک دست دریشنی ماغوت سیاه که دکمه های آن برنجی است در برو یک تلوار قوس قزح مانند ی که قبضه آن مانند یک سیمب خورد کلو له و غلاف آن از چوب و لی روی آن را تکه سیاه گرفته اند ر دست داشته و بالای یک چو کی که اگر آن راصندلی بگویم درست گفته خواهیم بود ، نشسته است ، روی خود را طرف فیروز نموده پرسید . «(۸)

گوی دیگری نیازی به آوردن شواهد و گفتن دلایل دربارۀ این که باید از داستان معاصر دری وازسپیده دم آن سخن زد و گپ

را از همان زمانی آغازید که داستان «جهاد اکبر» به با لیدن آمده است یعنی سال ۱۲۹۸ خ، سال آزادی کشور و آزادی خامه، باقی نماند، هر چند داستان‌واره‌هایی را از سید جمال الدین افغان که از این روزگاران گامی فراتر مینهند، نباید از یاد برد و هر چند نباید نادیده انگارید که نقش سرچشمه‌های ادب دری، با نهایت بزرگش، در نخستین‌زمانه‌های پیدایش داستان معاصر دری به فراوانی تمام به چشم میخورد، زیرا این داستان‌ها از نگاه تصویرپردازی با اثرهای فولکلوریک و نثر روایتی دری هم مانند بهایی به هم می‌رسانند و بسیاری از جهت‌های هنری و شیوه‌های آفرینشی معاصر همچون سیماسازی، تیپ‌سازی، کرکترسازی و... نمی‌توانند جایگاه راستین‌شان را در اینگونه داستانها بیابند حتی ای بسا که سینه‌های تاریخی، منظره‌های جغرافیایی، سیاحت‌قهرمانان و... در این آثار دیده میشود که هیچگاهی جنبه‌هنری ندارند (۹)

پرسشی بر اندیشه‌گام‌ها گرامی پژوهنده‌گان روییدن خواهد گرفت که چگونه معاصر داستان پردازی معاصر که در کشورهای اروپایی از سیصد و اند سال پیش پدید آمده بود، بر داستان دری رخنه کرد. برای یافتن پاسخی، تاریخ‌راوی به گردانی باید کرد و سراغ پای‌گیری‌معییر تازه اقتصادی-اجتماعی-فرهنگی را از زمان امیر شیرعلی‌خان بسی‌کوتاه و فشرده باید به بررسی گرفت تا زمینه پرورش و بالش بنیادهای داستان نویسی معاصر دری به درستی روشن‌گردد.

از دوره دوم امارت شیرعلی‌خان (۱۸۶۸-۱۸۷۶) خون سودبری از کارمایه‌های اقتصادی اجتماعی و فرهنگی سرمایه‌داری آهسته آهسته بر شا هر گهای کشور مابه جریان آمد. درین دوره تجارت رونق بیشتری یافت، قوای اجرائیه رو به انتظام نهاد، امور نظامی سرو سامانی گرفت، مطبعه‌هایی به نام شمس‌النهار و مصطفی‌

شروع به کار نمودند (۱۰) که بیشتر به چاپ شمس النهار و نظایر آن در شیر پور و مکتب ملکی و خوانین در بالا حصار، بنیاد گذاشته شد. نخستین بار به سال ۱۲۹۴ ق. کتانی به نام وعظنا مه که وقایع جنگ عثمانی و روسی را در برداشت از جریده تایمز لندن توسط قاضی عبدالقا در پیشاوری ترجمه و به چاپ رسید و ترجمه های دیگر به یاری همین نویسنده و قاضی عبدالرحمن خان علوم و کسانی چون اینان، به دست نشر سپرده شد (۱۱). کارخانه سلاح سازی دست به تولید زد و از همه ارجحتر این که زمینه چاپ نخستین جریده کشوری (۱۲) یعنی شمس النهار به سال (۱۲۹۰ ق. برابر ۱۸۷۳ م) هفته وار یا پانزده روز یکبار به نگارنده گی قاضی عبدالقادر پیشاوری و به کوشش میرزا عبدالعلی میسر گردید و دروازه ترجمه را به روی گزار شگران میهن ماکشود، چه اخبار سرزمینهای دیگر پس از ترجمه درین جریده باز تابمایی مییافت.

این همه اصلاحات بر ذهن روشن نگران و سرایشگران آن زمان چنان اثر مند افتاد که میرزا عبدالرشید رشید، محمدنبی واصل، میرزا محمد جان و غلام محمد طرزی و قلم بدستان فراوان دیگر، آنها را به ستایش نشستند (۱۳).

جنگ دوم افغان و انگلیس، اصلاح طلبی های شیر علی خان را برهم زد و چون نوبت به عبدالرحمن خان رسید گونه فتور در همه زمینه ها به ویژه زمینه های فرهنگی پدید آمد. هر چند او به پاگیری تجارت و صنایع کم و بیش چشم دوخت، باهند برتانوی، ایران و روسیه پیوند های تجاری استوار ساخت و مطبوعه های سرکاری، ماشینخانه و کابل را اساس گذاشت، مگر باز هم در زمان او نه از نشر جریده خبری هست و نه از کارهای ارزشمند دیگر فرهنگی اثری.

در زمان حبیب الله خان یعنی آغاز سده بیستم دوباره کششها و کوششهایی در بخش گسترش مسایل فرهنگی و اقتصادی به عمل آمد. چنان که به سال (۱۹۰۳) مدرسه حبیبیه در کابل و مکتبهای ابتدایی دیگری در مرکز و ولایتها کشوده شد، فابریکه برق جبل السراج به سال ۱۹۰۷ شروع به فعالیت کرد، نخستین موتر به سال ۱۹۰۹ وارد کشور گردید و کارگران چند جهت فراگیری امور زاننده گی و مسایل مربوط به آن به بمبئی گسیل شدند، در همین سال مکتب عسکری تاسیس یافت، نخستین فابریکه پشمینه بافی به سال ۱۹۰۳ به تولید آغاز کرد و عناصر و مظا هر دیگر فرهنگی همچون تیلفون، ابزار ترانسپورتی، ساختن بلها، بیمارستانها، کانالها، مرکزهای عسکری و... در کشور راهی و جای پایسی یافته، مطبعه رونق بسزاتری یافت چنان که دستگاههای تیپو گرافی و زینگو گرافی وارد ساحه عمل شدند (۱۴) و درین چاپگاهها تقریباً به سی کتاب مجال چاپ میسر گردید.

یکی از پیشتا زنده عوا مل روشنفکری که در این دوران چشم کشود پایگیری و به مبارزه برخاستن « حزب سری ملی » به رهبری تاج محمد بلوچ بود که تا سال ۱۹۰۹ با جوش و خروش تمام علیه ستمبار هگان زمان کارویکارهایی راسرو سامان بخشیدند، مگر در فرجام آتشخشم امیر حبیب الله خان زبانه کشید گروهی به شمول رئیسشان به زندان افکنده شدند، دستهیی چوبه دار را بوسیدند و عده یی سینههای شان آماجگاه گلوله های توپ سیه کاره گان قرار گرفت.

از عوامل دیگری که با ارزنده گیهای بسیار قامت افراخت، چاپ و نشر سراج الاخبار بود که بار اول به مدیریت مسوول مولوی عبدالرروف در سال ۱۹۰۶ نخستین شماره آن که واپسین شماره هم بود، جامعه چاپ در بر کرد. مرام سراج الاخبار را در این زمان آشناساختن مردم افغانستان به آیین زنده گی کشور های پیشرفته، واژگون

کردن شاهی مطلقه و بنیاد نگذاری قانون مشروطیت تشکیل میداد. چاپ سراج الاخبار پس از شش سال در (۱۲۹۰ ش. ۱۹۱۰ م) به مدیریت مسوول محمود طرزی دوباره آغاز یافت که در هر پانزده روز یکبار در شانزده صفحه بزرگ و مصورمدت هشت سال در مطبعه کابل نشر میگردد، و یگانه جایگاهی بود که مرام های روشنگران در آن مجال چاپ مییافت، آرمان های ضد فیودالی و ضد مطلقیت کسانی که خواستار مشروطیت، برابری، برادری و حقوق و آزاد یهای فردی بودند. در پهلوی سراج الاخبار، سراج اطفال از سال ۱۲۹۷ خ) دست به کار نشر یازید که بعدها بازانو بر سکوی فرمان رویی زدن امان الله خان به سال ۱۲۹۸ خ - ۱۹۱۹ م) همراه با سراج - الاخبار از میان رفت و جای آنها را «امان افغان» و «ارشاد النسوان» نخستین روزنامه زنان در کشور ما گرفت (۱۵).

آنگاه که امان الله خان این فرمانروای نوپسند و نوگرا و دلبسته به تمدن اروپایی، زمام امور را به دست گرفت، علاوه بر توجه های که در بخش های گوناگون اقتصادی - اجتماعی در دوران او انجام پذیرفت، توجه ویژه ای به مسایل فرهنگی به عمل آمد، چنان که در آغاز امر سیزده مجله و جریده، که پسانها به شمارشان افزود، شد، در کابل و ولایت های کشور انتشارات یافت که از آن جمله اند:

«امان افغان» به مدیریت عبدالهادی پریشان (بعد ها دوای) و از آن پس به مدیریت میر قاسم خان «معرف معارف» (پسانها آئینه عرفان) به مدیریت محمد حسین و پسانها به مدیریت هاشم شایق افندی، «ستاره افغان» به مدیریت غلام محمد غبار، «ارشاد النسوان» به مدیریت و سرمحرری روح افزا و دو جریده غیر دولتی «نسیم سحر» به مدیریت احمد راتب و «انیس» به مدیریت و صاحب امتیازی محی الدین انیس. همچنان گروهی از گزارشگران، به خاطر آشنایی هم میهنان مابین فرهنگ و ادب مغربزمین، گماشته شدند تا نوشته های راترجمه و نشر نمایند.

گفته آمدیم که کار پرده ختن به تر جمه و توجه به ادب و فرهنگ ارو پاییی از همان دورانی که شمس النهار سر بر آورد، آغاز یافت، مگر این امر در انگاهی که سراج الاخبار به نگارنده گسی محمود طرزی و یاری رسانی پالوده دلان دیگر فانوسی به دست گرفته بود، به رنگ دیگری جلوه کرد زیرا در همین روز گاران است که تر جمه پارچه های ادبی و نوشتن به شیوه پرداخته های غربی رواج گسترده تری پیدا کرد و تر جمه داستان های، ارو پاییی از کارهای مشخص و مورد توجه خبره گان به شمار آمد، چنان که محمود طرزی در نخستین شماره «سراج الاخبار» تر جمه «فاجعه های پاریس» اثر (قادیه دومونته) را به چاپ رسانید و بعدها در پهلوی کارهای دیگر، آوارژول ورن نویسنده توانایی فرانسوی را از زبان ترکی به زبان دری تر جمه و به صورت جداگانه به زیور چاپ آراسته گردانید.

سراج الاخبار، در بخش زبان و ادبیات، تنها به نشر تر جمه ها بسنده نکرد، بلکه در دفاع از مظاهر ادبی تازه برخاست و رونق افزایی پدیده های نوین و شایسته ادبی گردید. محمود طرزی به یاری همبندانش خواست از راه های گوناگون یعنی گزارش چیزهای بایسته، چاپ پژوهش های آموزنده دیگر به ویژه آنچه که روشنگر ذهن ادیبان میتواند شد، نقیبی به دلهازند و چراغی فراراه پاکدلان بر افروزد. یکی از کپهای که مورد نگرش او و همبندانش واقع شد، سودبردن از زبان گفتاری - این باغستان همیشه شکوفان - در زبان نوشتاری بود. طرزی در همان روز گاران آرزو داشت زبان مردم در نوشته ها راه یابد. هر چند برخی از همگامانش، در برابر این امر به مخالفت برخاستند، باز هم آنگاه که با برگزیدن و به کار بردن چنین روشی زیر انتقادهای تندپیشان قرار گرفت، پس از استدلالات فراوان در باره اینکه اگر گفتار و نوشتار با هم نزدیکی یابند، درک و فهم دانش از دشواری به ساده گی ره می سپرد، بدینسان نوشت: «رای عاجزانه من همین است که تا می-

توانیم تحریر و تقریر خود مان را به هم نزدیکی بدهیم ، یعنی باید هرگز آن چیزی را که میخواهیم به زبان بگوییم ، عینا به قلم هم گفته بتوانیم. کلمات گرمباس ، ترقاس، گرم گرم ، ترق ترق و امثال اینها را به کمال آزادی و به صورت فراوانی در تحریر استعمال باید کرد « (۱۷) او گفته هایش را با چنین ابراز عقیده یی که سودبری از زبان مردم ، سبب گسترش و غنا مندی زبان در همه زمینها میشود ، پایان میدهد ، پس آنها با بهره گیری از باوری بدین والایی است که میرغلام محمد غبا را نگاه که مرا منامه مجله کابل را در نخستین شماره آن به سال ۱۳۱۰ ، نگاشت ، از نزدیکی زبان نوشتاری و گفتاری دم زد (۱۸) و محی الدین انیس در دو مین سال همین مجله نوشت : قصه را باید «فن اصیل و معلم کهنه بشر» نامید ، زیرا قصه با زبان و گویش آدمیان هم آهنگ بوده است و امروز هم همان ارزنده گوی پیشینه زمانه هارا داراست ، اما با چهره دیگر و به گونه دیگر (۱۹).

با چنین نگاه کرد ها و راهیابی هایی بود که داستان نویسی معاصر دری پا گرفت ، استواری یافت و به سوی بالنده گی و شکو هنده گی ره کشود و کار نویسنده گان و داستان پر دازان آغاز سده بیستم ، از کنش قلم بر کفانو حکایه گران روز گاران پیشین جدا یی هایی یافت که باید می یافت . و از همین جاست که ما میتوانیم از داستان معاصر دری سخن گوئیم ، از آن نثر هنری که جزء ادبیات بدیعی بوده توسط سیما های هنری پدید می آید و یکی ، از درخشان ترین انواع نثر امروزی را میسازد ، یکی از انواع نثر امروزی را که پهناور است و گسترده و دارای جلوه های گوناگون (۲۰).

چون در اینجا مجال و فرصتی نیست تا در باره هر یکی از آثار یی که در آغازین روز گاران داستان معاصر دری به نگارش آمده وزینت چاپ یافته اند سخن گوئیم نیاز میافتد تا نگاه کرد کلی و فشرده یی بیفکنیم بر پویه داستان پر داز ی نخستین و دو مین دهه های سده

چهار دهم خورشیدی و روشن‌گردانیم که نخستینها کدا مه‌ایند و فرجامینها چه نامهای دارند.

اگر پذیرفته‌اید، سید جمال‌الدین افغان - آن پیکارگر مرد نستوه - نخستین کسی است که به نگارش داستان تا جایی با مایه‌گیری از معا پیر و موازین داستان‌های اروپایی دست یازیده است، زیرا سید جمال‌الدین آنگاه که سرراده‌تلاشهای پیوندد هی‌خویش به‌استان - نبول رسید، به فرموده عبد الحمید که به گونه‌ی میخواست ازین سوآن سورفتن بازش دارد، به‌گوشه‌ کتابخانه‌ی نشست و به کار نوشتن پرداخت. یکی از فرازآورد های او در این زمان کتابی است دربرگیرنده‌ چار داستان به نام های «شوم و اقبال»، «شاه - هزاده عزیز»، «دلربا و اژدها» و «شاهزاده دلربا». این چار داستان تاکنون تا آنجا که مارا آگاهی است دوبار چاپ شده، از چاپ نخست آن چیزی نمیدانیم، ولی چاپ دوم آن به نام «قصه های استاد» به کوشش ابو الفضل قاسمی و به مدد گاری انتشارات توس در تهران صورت گرفته که باری درجایی به چشم خورده است و کنون مارا بدان دسترسی نیست.

درباره «قصه های استاد» که نسخه عکسی آن به شماره (۶۳۴۳) در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران هست، «کیهان» نکته‌هایی را یاد دهانی میکند، نکته‌هایی که قضاوت ما هم از آن فرا تر نمیتواند رفت.

در آنجا آمده که «قصه های استاد» مایه افسانه‌ی دارند، مگر در پایان هر داستان مجادله اخلاقی را یافته که گویی شاگردانی با استادشان به بحث و مناقشه اندراند. ازین داستانها که به پنداری گزارشها یابرگردان گونه‌هایی هستند از داستانهای اروپایی، چنین برمی‌آید که سیدانروز نام نگار زبر دست و خطیب بیمانند، در داستاننویسی تجربه و مایه لازم رانداشته است و تا آنجا که دری نویسنده خوبی هم نبوده است (۲۱).

اما نخستین داستانی که در کشور خود مان جا م چاپ در بر کرده، داستان رزمی و میهنی جهاد اکبر است از نویسنده شناخته

شده یی به نام محمد حسین (۲۲) که نشر آن در سال (۱۲۹۸خ) .
 در معرف معارف آغاز ید ن گرفت و زمانی که « تصویر عبرت » اثر
 خامه یکی از نویسندگان وطن ما به چاپ رسید ، پایان یافت .
 گویی همزمان با « جهاد اکبر » داستانی به نام « جشن استقلال
 در بولیو یا » هم مجال نشر یافته ، داستان تاریخی که بیانگر بر شی
 از زنده گی افغانهای متوطن در خارج پیش از آزادی کشور
 ماست و نمایانگر شکوه بر پا داری جشن استقلال میهن در سر زمین
 دیگر . این داستان ، که مرتضی احمد خان محمد زایی به زبان
 انگلیسی در خارج کشور نگاشته و ترجمه آن به خامه غ ، نبی در
 شماره چهل و هفتم سال هشتم «امن افغان» چاپ شده است ، چون
 باز تابگر واقعیت های جامعه افغانی در دوره نهضت امانی است
 که به دست خامه زن سر زمین خود مان در قالب داستان ریخته
 شده (۲۳) میتواند جایی در روند داستان معاصر در ی بیابد و مورد
 بررسی قرار گیرد .

پس ازین دو داستان آنچه دیده گان را فرو غی میدهد «تصویر عبرت»
 یا داستان «بی بی خوری جان» است داستانی که دفترچه آن به صورت
 قلمی در (دو صدو بیست و یک) صفحه به خط آفریننده داستان
 محمد عبدالقادر افندی ز باندا ن و مترجم چیره دست میهن ما به سال
 ۱۲۹۸ خ ، نگاشته آمده (۲۴) و به سال ۱۳۰۰خ در مدراس هند با قطع
 جیبی در (نود و دو) برگ زینت چاپ یافته است (۲۵) .

در سال ۱۳۰۲ خ داستان «مکالمات روحانی در خصوص حیات
 افغانی یا ارتقای ملی» به دست سلطان محمد پسر بهادر خان
 نایب خیل لوگری که خود را فرزند مهاجر وطن در هندوستان میداند ،
 نوشته میشود . این داستان که ندای وجدانی است که میخواهد کسی را از
 مرداب خود خواهی به حقیقت انسانی رهنمونی کند ، طی شماره
 های بیست و شش الی سی ، سال چهارم امان افغان جامه چاپ در بر
 کرده است .

در همین سال ۱۳۰۲ خورشیدی، هنوز يك ماه از نشر « مکالمات روحانی » نگذشته بود که کتابی به نام « ندای طلبه معارف یاقوق ملت » در مطبعه حروفی هرات به نشر سپرده شد. این اثر را که آمیزه بی است از نمایشنامه و داستان و محی الدین انیس آن را « جمع و ترجمه » نموده و رمان « علمی، اجتماعی و انتقادی » خوانده است، میتوان نخستین داستان گونه بی دانست که صبغه تر بیتی و آموزشی دارد.

پس از چار سال خموشی، باز هم چراغ داستان پسردازی، شبستان نشر معاصرمان را فروغی میبخشد و آفریدن داستان، خامه زنان بیشتری را فرا میخواند، چنانکه جریده « امان افغان » به سال نهم نشراتی خود یعنی سال ۱۳۰۷ خورشیدی « لوحه و فای » میر غلام حضرت شایق جمال را به چاپ میرساند و آینه عرفان به سال ۱۳۱۱ خورشیدی « پانزده سال قبل » مخلص زاده و به سال ۱۳۱۳ نخست « بیست و سوم میزان » هاشم شایق و پس از آن « صحنه حیات یارمان کوچک » عزیز الرحمن فتحی و به سال ۱۳۱۵ خ نخست « مرگ شاعر » ابواسحاق و پس از آن، داستان (۱۲۹۷) عثمان صدقی را به زیور چاپ آراسته میگرداند. همین مجله در سال ۱۳۱۷ داستان تمام « خیال » هاشم شایق را به نشر میرساند و در همین سال داستان میانه « شام تاریک و صبح روشن » عالمشاهی زینت چاپ مییابد.

در سال های ۱۳۱۸ و ۱۳۱۹ داستان های بهتر و بیشتری، آفریده میشوند، چنانکه در سال ۱۳۱۸ داستان های « مادر تیره روز » محمد رسول و سا، « فیروز گل محمد ژوندی، » « بیگم » سلمانعلی جاغوری، « در جستجوی کیمای » میر امین الدین انصاری، « خنجر » جلال الدین خوشنویس او « بیچاره جوان » علی احمد نعیمی و « خوابست یا واقعه » عارمانجن نوازشگر چشم و دل خواهنده گان میگردند و در سال (۱۳۱۹ خ) داستان های « مرگ دردم شفق

یاوفای زن «محمد حسین غمین» جوان مکتبی «عبداللطیف اریان» ، «خوابگاه شمهید» عبدالرشید لطیفی ، «شام غریبان» عبدالحمید عاطفی ، «ما در داغدید ه و طفل بیمار» نعیمی ، «شکوفه ناک» از نویسندگان ناشناخته و «فدائیان وطن» احمد الله کریمی ، ناقوس کلیسا ی روان علاقه مندان رابه نوا در میاورند .

پس از این دو دهه نخستین سده چهارم دهم ، داستان معاصر دری از نگاه کمیت و کیفیت فزونی وارجنا کیهایی مییابد و کار آفرینش داستان های بی که بر اصلها و بنیاد های پذیرفته شده داستان نویسی معاصر استوار باشند ، رونق و جلوه ویژه یی پیدا میکند تا جایی که امروز نویسنده گانی به چیره دستی اکرم عثمان واسدالله حبیب و آفرینشگرانی به توانمندی سپوژمی زریاب و رهنورد زریاب و پردازنده گان بلند پایه دیگری که کارهایشان ارج و بهایی دارند و سر به چکادهای این هنر ظریف و شریف میسایند ، باروری نهاله هایی را که در سینه دم داستان نویسی معاصر دری غرس شده بود ، بشارت می دهند که اگر چنین جوانه هایی افشاند ه نمیشد چنین تناور درخت پرثمری در آغوش جوانان پویا و همیشه پدرا م فرهنگ وادبمان روییدن نمیگرفت .

نشانیها و یادداشتها :

۱- داستانها و یا مجموعه قصهها و حکایتها ی زیرین گواه سخن ماست: مر زبان نامه ، سمک عیاره ورقه و گلشاه ، اسکندر نامه ، اعجوبه و معجوبه ، جوامع الحکایات ، گلستان ، نگارستان ، بهارستان ، خارستان ، گلریز ، حسن و دل ، ابو مسلم نامه ، طوطینامه ، باد شاه کشورگیر ، بسا تین الانس ، انوار سپیلی ، عیار دانش ، امیر ارسلان ، رستم نامه ، چهاردریش بهار دانش ، نه منظر ، بختیار نامه ... و

- ۲- در بارهٔ رمان و داستان کوتاه، ساه‌رست موام ص ۳۲۱
- ۳- «آندره مالرو در گذشت» خانلری، سخن: شش شش، د ۲۵، ص ۲۵۳۵، ص ۵۶۳.
- ۴- قصه نویسی، رضا براهنی، تهران: انتشارات اشرفی، چاپ دوم، ۱۳۴۸، ص ۲۲.
- ۵- شش اصل طلایی داستان نویسی چخوف را میتوان چنین خلاصه کرد: پر هیز از دراز نویسی در امور سیاسی - اجتماعی - اقتصادی، عینیت کامل، توصیف صد در صد اشخاص و اشیاء، نهایت ایجاز، بی پروایی و اصالت، پر هیز از کلیشه پردازی و شفقت داشتن.
- ۶- هنر نویسنده گمی، ابراهیم یونسی، تهران: انتشارات امیر کبیر، چاپ اول، ۱۳۴۱، ص ۳۵۱-۳۵۳ و در بارهٔ رمان و داستان کوتاه، ص ۷۸.
- ۷- اگر در زمینه به نمونه‌هایی نیاز افتد، بنگرید: «آغازین جوشش‌های داستان معاصر دری ناصر رهیاب، خراسان، شش شش، ص ۱۳۶، ص ۱۱۲-۱۱۳.
- ۸- فیروز، گل محمد ژوندی، کابل: از نشرات روزنامه اصلاح، مطبعه دولتی، ۱۳۱۸، ص ۱۸.
- ۹- نگرشی بر نشر هنری افغانستان، دکتر خدای نظر، کابل: مطبعهٔ تعلیم و تربیه، چاپ اول، ۱۳۶۱، ص ۱۴ و ص ۲۲.
- ۱۰- تاریخ ادبیات افغانستان، بخش پنجم، به قلم میر غلام محمد غبار، کابل: مطبعهٔ دولتی، ۱۳۳۰، ص ۳۹۶.
- ۱۱- نشر دری افغانستان، به کوشش علی رضوی غزنوی، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ، ۱۳۵۷، ص ۱۵.
- ۱۲- هر چند بر خیمها بدین باوراند که پیش از شمس‌النه‌ار جریده‌یی به نام «روزنامهٔ کابل» وجود داشته است، این پندار بنا به اشاراتی پدید آمده که از روزنامهٔ کابل در شمس‌النه‌ار، در چند

موردی یاد شده است. چنانکه در شماره شش، سال اول، شوال ۱۲۹۰ صفحه (۳۲) این جریده زیر عنوان «خبر کابل» آمده است: «به ملاحظه روزنا مچه کابل واضح گردید ه که ...»

شاید مراد از این روزنا مچه، همان راپوری باشد که مقامات امنیتی، روز مره تهیه مینمودند و گاهی مطالبی از آن روزنا مچه یا راپوز را جهت نشر به شمس النهار میفرستادند، چنانکه در موردی آمده است:

«به ملاحظه روزنا مچه کو توالی خاص دارالسلطنت کابل واضح گشت» (شماره نهم، سال ۱۲۹۰ق، جلد اول ص ۹).

۱۳- «نگاهی تاریخی بر ادبیات معاصر دری»، دکتر اسدالله حبیب، دافغانستان کلنی شمار ۴۵-۴۶، از جدی ۱۳۵۸ تا حوت ۱۳۵۹، کابل مطبوعه دولتی، ص ۹۵۳.

۱۴- تاریخ ادبیات افغانستان، بخش پنجم، به قلم غبار، ص ۳۹۷، و «مقدمه یی بر داستانون نویسی معاصر کشور»، ناظمی، هنر: ش ۲، ۱۳۶۱، ص ۸.

۱۵- تاریخ ادبیات افغانستان، بخش پنجم، غلام محمد غبار، ص ۳۹۹.

۱۶- نثر دری افغانستان، علی رضوی، ص ۴۳-۴۴، «مقدمه یی بر داستانون نویسی معاصر کشور»، پوهنمل لطیف ناظمی، هنر: ش ۲، ۱۳۶۱، ص ۱۱.

۱۷- به نقل از: نثر دری افغانستان، علی رضوی، ص ۳۶ مقدمه.

۱۸- «ادبیات در افغانستان»، میر غلام محمد غبار، کابل: ش ۱، ص ۱، ۱۳۱۰، ص ۱۶.

۱۹- «رمان یافن قصه»، محی الدین انیس، مجله کابل: شمار ه دوازده، سال دوم، ۱۳۱۱، ص ۱.

- ۲۰- برای آگاهی یافتن از گونه‌های نشر امروزین بنگرید : متنهای ادبی، سعیدی ، پوهنتون کابل ۱۳۴۵ ، مقدمه .
- ۲۱- «مبارز بزرگ و قصه نویس کوچک» ، ع . روح بخشان ، کیمیان : شماره ۱۰۱۷۹ ، سس ۲۰۳۶ ، ص ۶-۷ .
- ۲۲- دربارۀ محمد حسین و کارهای علمی واداری او اگر بخواهیم معلوماتی نیاز باشد ، بنگرید :
- جنبش مشروطیت در افغانستان ، نوشته پوهاند عبدالرحی حبیبی ، جغرافیه افغانستان تالیف خود محمد حسین ، کابل : وزارت معارف ، ۱۳۰۱ ، مقدمه ، و فهرست کتب چاپی دری افغانستان : حسین نایل ، کابل : انجمن تاریخ افغانستان ، ۱۳۵۶ .
- ۲۳- «نگاهی تاریخی بر ادبیات معاصر دری» دکتور اسدالله حبیب ، ص ۹۸۲ .
- ۲۴- «نگرشی بر مقدمات تاریخ ادبیات معاصر افغانستان» ، پویا فاریابی ، هنر : سال سوم ، شماره چارم ، سی عقرب ۱۳۵۹ ، ص ۵۳ .
- ۲۵- یگانۀ نسخه این کتاب را تاجایی که مرا آگاهی است ، تنها میتوان در کتابخانۀ صالح پروتشیافت که نسخه یی است پس از غلطیهای چاپی و گاهی پابریگیهایی برای روشن ساختن بر خسی اصطلاحات ، اصطلاحاتیکه خواننده گان غیر افغان به دانستن آنها نیاز مند پنداشته شده اند .

زلمی هیواد مل

یک کتاب ناشناخته نثر دری

هدایت المبتدی از پیرو محمد کا کر

از بررسی و مطالعه تاریخ ادب پښتو بر میاید که انبوهی از سخنوران طراز اول پیشین این زبان در ادب عرب و پارسی مطالعه وسیع و تاحد کمال داشتند . و شماری از اینها نه تنها به زبان پښتو سروده ها و پرداخته هایی دارند ، بل به زبان دری نیز قریحه آزمایی کرده اند ، گاهی به پیروی از استادان ادب پارسی و گاهی هم مبتکرانه شعر دلپذیر و نغزی به زبان دری سروده اند و نبشته های منشوری در بخشهای مختلف علوم معمول در خاور زمین از خود به یادگار گذاشته اند . گروه دیگری ازین هنر آفرینان به برگردانی شمهکار های ادب پارسی دست یازیده اند ، و آثار ی زیادی را از زبان پارسی به نثر و شعر پښتو برگردانی نموده اند . (۱)

آثار پارسی (دری) سخن بر دازان پښتو تا هنوز بیشتر مورد توجه دست اندر کاران و پژوهشگران تاریخ ادبیات دری قرار نگرفته است . تا جایی که من مطالعه دارم از سخن بر دازان پښتو

تنها چكا مه و پرداخته های پارسی خوشحال خان ختك (۱۰۲۲-۱۱۰۰ هـ ق) مورد ارزیابی و بررسی واقع شده است (۲) و مقالات انگشت شماری در باره پارسی سرایی عده دیگری از سخنوران شعر و ادب پښتو به رشته تحریر در آورده شده است. اگر پژوهشگران و محققین زبان و ادب دری سرايشها و پرداخته های پارسی سخنسازان پښتو را مورد ارزیابی و پژوهش قرار دهند، آشکار خواهد شد که اینها تنها در تاریخ ادب پښتو جا دارند، بلکه در تاریخ ادبیات پارسی (دری) نیز میتوان بر فرآورده ها و چکیده های ذهنی آنها داوری کرد.

من همچون شاگرد ادبیات پښتو از دیر زمانی متوجه این موضوع شده ام، و آرزو دارم که به یاری خداوند مستعان آثار پارسی سخنوران زبان پښتو را معرفی نمایم (۳) تا باشد که دانشمندان ژرفنگر تاریخ ادبیات پارسی (دری) با پژوهشهای گسترده و تازه این بخش ادبیات پارسی را نیز بررسی و تحقیق فرمایند. به همین مقصود درین نبش که آثار پارسی پیر محمد کاکر را میشناسانم، وی به زبان پارسی شعر سروده و کتاب هدایت المبتدی را به نشر شیوای دری به رشته تحریر در آورده است.

کوتاه گفتاری درباره نویسنده هدایت المبتدی :

نویسنده هدایت المبتدی پیر محمد کاکر از شاعران بنام پښتو در عصر احمد شاهی (۱۱۶۰-۱۱۸۶ هـ ق) بود. سال تولد وی را ادبیات شناسان پښتو حدود ۱۱۲۰ هـ ق. در قصبه (یعقوبه) هند و باغ از نواحی بلوچستان نبشته اند. پیر محمد علوم متداول عصر را از علمای منطقه و قندهار کسب کرد. در فقه، تفسیر، احادیث و علوم ادبی ید طولی داشت و دانش وی در منطقه چنان کسب شهرت نموده بود، که توجه احمد شاه درانی را به خود جلب نمود. احمد شاه بابا وی را از زادگاهش به قندهار خواست، این دانشمند در دربار سمت استادی شهبزاد سلیمان فرزند احمد شاه را نیز

داشت. زنده گیش را پژوهشگران تاریخ ادبیات پنبنتو تا او ایـل سدهٔ سیزده یقینی میشما رند. پیر محمد کاکردر قند هار بدرود حیات گفته و در همانجا دفن است (۴)

خاور شناسان نیز با کلام و نام پیر محمد آشنا یی دارند. از جمله هیوز (۵) دار مستتر (۱۸۴۹-۱۸۹۴ع) (۶) و تریور چچلی پلا-ودن (۷) منتخب آثارش را در مجموعه های شان آورده اند و اشعارش را به زبان های فرنگی برگردانی نموده اند.

پیر محمد کاکر به زبان های پنبنتو و دری نثر و نظم مینوشت، و به این دو زبان صاحب آثار است. دیوان پنبنتوی پیر محمد کاکر شامل غزلیات زیبا و انواع دیگر شعر است. دیوان وی بار اول به سال ۱۳۰۳ ه. ق. در دهلی چاپ شده است. متن تحقیقی آن را مرحوم استاد بینوا (۱۲۹۲-۱۳۶۳ ه. ش) تهیه دید و به سال ۱۳۲۵ ه. ش از سوی پنبنتو تولنه چاپ گردید. ادبیات شناسان پنبنتو او را موجود سبک جدیدی در سخنسرایسی میشمارند که شماری از شاعران بعدی نیز از سبک وی پیروی کرده اند. مرحوم استاد عبدالحی حبیبی در تاریخچهٔ سبکهای اشعار پنبنتو دربارهٔ سبک پیر محمد کاکر نبشته اند: «شعر پیرمحمد عمو ما عشقی است. و احساسات گرم و سوزانی دارد. و تماما از عالم دل حکایه میکند. اسلوب بیانش هم ساده و روشن است ...» (۸)

پیرمحمد علاوه از دیوان شعر کتابی به نام «معرفة افغانی» نیز دارد. کتابیست درسی که به سال ۱۱۸۶ ه. ق. تقدیم شهزاده سلیمان شده است «معرفة افغانی» وی بار اول به سال ۱۳۴۱ ه. ق. در لاهور به چاپ رسید. متن منقح آن به مقدمهٔ علمی دانشمند برینس به سال ۱۳۵۶ ه. ش در کابل چاپ گردید. استاد بینوا در تالیفات پیرمحمد از «تاریخ پنبنتو نها» نیز یاد دارد (۹) ولی این کتاب وی تا حال دیده نشده است. در آثار پارسی پیر محمد دوغزل زیبا ی دری وی به پژوهشگران تاریخ ادبیات

پنبتو معلوم بود . درباره ترجمه تحت‌اللفظ دری « معرفه الافغانی » اختلاف نظر در بین پژوهشگران موجود است . دانشمند برینس در مقدمه « معرفه الافغانی » (۱۰) نبشته اند که این ترجمه دری از پیر محمد نیست بل تاجران کتب به متن پنبتو افزود ه اند. اما سر محقق محمد صدیق روهی با دلایلی که دارد مینویسد که این ترجمه دری نیز شاید از پیرمحمد باشد . (۱۱) ولی از اثر منشور مستقل دری وی به نام « هدایت المبتدی » خبری و ذکرری در تحقیقات ادبی و تاریخ ادبیات پنبتو موجود نیست و این بار اول خواهد بود که حلقهات ادبی و علمی کشور ما از یک اثر دیگر شاعری چون پیر محمد کاکر اطلاع حاصل میدارند ، و در جمله آثار پیر محمد يك اثر دیگر ی اضافه میشود .

مختصری در باره هدایست المبتدی :

چهارسال واندی پیش در جمله چند کتاب خطی يك کتاب کوچک نثر دری به خط زیبا به دستم افتاد . کتاب را ورق زدم در نظر اول معلوم شد که اثریست پرارج . ارجش درینجاست که کتاب تالیف شخص والا مقام و نامدار ادبیات پنبتو بود ، و تاجایی که من معلومات داشتم ازین کتاب در هیچ جای دیگر ذکرری به عمل نیامده بود و نه کسی چیزری درباره آن گفته بود و بار اول بود که من به دریافت يك اثر جدید يك شاعر و مولف بلند مقام و پرآوازه پنبتو موفق شدم . دستنویس کتاب به گونه ساده به خط زیبا ی نستعلیق به سیاهی نبشته شده ، عناوین آن به رنگ قرمز است . در هر صفحه دستنویس پانزده سطر نبشته شده و تعداد صفحاتش به چهل و هفت میرسد . نسخه درسال ۱۱۸۵ ه . ق به خط مولف کتابت شده و به شهزاده سلیمان فرزند احمد شاه تقدیم گشته است . نسخه واحد است و تا حال سراغی از دستنویس دیگر آن رانیز نداریم . (۱۲)

محتویات رساله مربوط به مسایل ابتدایی دینی است ، که به منظور معلومات مبتدیان مختصر و کو تاه تمهیه گردیده شامل يك

مقدمه کو تاه و سه باب است. مولف در مقدمه هدف تالیف «هدایت المبتدی» را چنین نبشته است :

«... اما بعد از ثنای ایزدی پرور دگار و درود محمدی مختار بر هر مؤمنی واجبست که به تعلیم دین‌متین و احکام شریعت الغیراء اشتغال نماید. تانجات از ظلمات جهل و ضلالت که موجب هلاکت است یابد، و به فضل و رحمت خداوند اکبر به شفاعت خیرالبشر بریل صراط از درکات سقسره همچون برق لامع بگذرد. اما اگر وقت فرصت ندهد که بر علوم دینی و احکام شرعیه بالتفصیل مطلع شود. پس باید آنچه ضروری و فرض عین است از روی اجمال دانسته و بر آن استقامت نموده تا در یوم البعث در صفوف مؤمنان و متدینان حساب شود و به عذاب و قهر و عتاب حق سبحانه و تعالی مبتلا نشود و این حقیر فقیر پیر محمد به توفیق خداوند به امر مخدوم الاعظم آنچه امر مهم و مقصود بود از اعتقاد یا ت و مسایل وضو، غسل و افعال نماز بر طریق تسهیل و اختصار در بیان از بهر مبتدیان محرر نمودیم و به «هدایة المبتدی» نام نهادیم و مشتمل بر سه باب کردیم تا ایشان از وی بهره مند گردد و افعال و وضو و نماز به وجه نیکو ادا نماید تا از گردن ایشان ساقط شود و ذخیره روز جزای ایشان گردد و این فقیر را ثواب سعید نصیب شود. امید است که قادر لایزال این سعی فقیر را ضایع نکند.» از مقدمه مولف بر میاید که پیر محمد کتاب را به امر مخدوم الاعظم نوشته است به اساس خاتمه «هدایت المبتدی» و «معرفة الافغانی» پیر محمد کاکر مخدوم الاعظم شهمزاده سلیمان را خطاب کرده است. لذا توان گفت که «هدایت المبتدی» به امر و هدایت شهمزاده سلیمان تالیف گردیده است.

هدایت المبتدی مانند اکثر کتب این رشته به گونه سوال و جواب تهیه شده، در آغاز سوالی را مطرح میسازد بعد خودش به جواب آن میپردازد. بدینگونه :

«اگر کسی سوال پرسد که هاروت و ماروت چرا عصیان ورزیدند و خون ناحق کردند و سحر را به زهره نام فاجر ه نشاندادند. از بهر طمع زنا و باوجود که ایشان ملایک بودند. جواب باید گفت به طریق اختصار که ما مسلم نمیکنیم که هاروت و ماروت که در چاه بابیل سفید اند، ملایک بودند. بلکه اکثر علمای محققین بر آنند که ایشان ملایک نبودند و حکم غلظی بران قصه که گفته اند از ملایک است، کردند و بعضی گفته اند: و نفر از رجال بود باصلاح و زاهد و از جهت بسیار صلاح و تقوی ایشان را ملایک میگفتند و قصه ایشان دراز است يك رمزی که ضروری بود آوردیم تا به کار آید ...»

در متن «هدایت المبتدی» ضمن جمل و عبارات پارسی عبارتهای عربی نیز بیامده، بخشهای عربی آیات قرآنی و احادیث نبوی میباشد که غرض استواری مسایل کتاب آورده شده اند.

از شیوه نثر آن آشکار میگردد که مولف در تالیف «هدایت المبتدی» از آثار دیگران نیز سود جسته است. به اشارت زیرین نگاه کنید: «و دیگر در کتاب روضة العلماء آورده است» و یا «بدانکه فقیه علی بن یحیی المصنف گفته است» در کتاب «هدایت المبتدی» اسمای فضلا و علمای صدر اسلام که روایت حدیث کرده اند، و یا حکایاتی مربوط به موضوع دارند وافر دیده میشود.

نثر کتاب تاجایی که فهم این هیچمدان میرسد از شیوایی برخوردار است. ساده گسی و روانی و یژه گمی عمده آن میباشد و پیچیده گمی زیاد ندارد. مبتدا و خبر جمل آن آشکار و جملات کوتاه بیشتر در آن یافت میشود. کلمات عربی رانیز در نثر این کتاب میتوان یافت اما استعمال آن چندان زیاد نیست. نثر کتاب هدایت المبتدی «چون اکثر آثار منثور دینی دری نبشته شده است با افزودن این سخن که آثار دینی شده دوازدهم رنگ تیز مایسی ندارند، از این رو در آریاد شده اثرات نثر دیوانی به روشنی نمودار است.

در اخیر دستنویس «هدایت المبتدی» میخوانیم: «مکتوب نمود فقیر حقیر خادم شرع منیراحقر العباد مؤلف کتاب هدایت المبتدی پیر محمد کاکری از بهرجناب کامیاب مخدوم الاعظم مالک رقاب الامم سلطان ابن سلطان الاکرام شهزاده سلیمان به معرفت آقا وجیه خیر خواه دولت خدا دادقوی بنیاد اللهم مدظله علی العبادو اطل عمره الی ابدالاباد آمین.... سنه ۱۱۸۵)».

نکته قابل ذکری که درین اختتامیه به نظر میرسد اینست که این اختتامیه با اختتامیه کتاب «معرفه الافغانی» پیر محمد همگونی نزدیکی دارد. در اختتامیه معرفه الافغانی می بینیم: «تمت بعون الله الملك الوهاب کتاب معرفه الافغانی بیدا حقر العباد پیر محمد مؤلف کتاب محررومعروض شد به جناب کامیاب مطالب ومقاصد مآب المخدوم الاعظم، مالک زمام احکام العرب والعجم المخصوص بالنفس القدسیة المکرم بالریاسته الانسیه دستور الاعظم وزرا و عالمیان عین اعیان الاماره والدیوان منبع الجودوالاحسان خلیفه الرحمن ووار پیغمبر آخر الزمان وموید مذهب نعمان بالحجة والبرهان امام الانس والجان اعنی سلطان ابن سلطان ابن سلطان شاه زاد سلیمان خلد الله ظله طول الزمان بمعرفت آقا وجیه (۱۳) خیر خواه دولت خدا داد قوی بنیاد مدظله» (۱۴)

از مطالعه اختتامیه کتاب «معرفه الافغانی» معلوم شد که هر دو کتاب راهمان پیر محمد کاکری تحریر نموده و به معرفت همان آقا وجیه به شهزاده سلیمان تقدیم داشته است.

یادکردی از غزلیات پارسی (دوی) پیر محمد:

در دیوان پنبستوی پیر محمد کاکردوغزل پارسی ضبط است که غرض بحث بر پارسی سرایی وی در اینجا میاوریم:

گر تماشای گلستان در بهارستان خوش است
لیک از سیر گلستان دیدن جانان خوش است

حيف باشد دل كه خالى ازغم جانان بود
 در تمنای و صالحش محنت هجران خوش است
 مخزن خاطر تهی از عشق روی او مباد
 مؤمنی رادر خزینه گوهر ایمان خوش است .
 دامن وصل لبش شوق دلم خواهد گرفت .
 از برای شیشه می مقدم مهمان خوش است
 زخم تیغ غمزه اش مرهم پذیرا غیر نیست
 درد منده عشق او با درد بی درمان خوش است
 بیم سر در عشق بازی نـزداهل دل خطاست
 عاشق بیدل همیشه بیسر و سامان خوش است
 حاصل دنیا و عقبی بی جمال دوست نیست
 باجمالش (پیر محمد) رؤضه رضوان خوش است (۱۶)
 واینست غزل دیگری از وی :
 چه شد آن نازك اندامی كه بهر من نیاید
 كجاشد جان شریتم كه سوی تن نیاید
 دلم میل رخ زیبا چو بلبل در قفس دارد
 به همراه صبا بوئی از آن گلشن نیاید
 شدم دلتنگ بی حسنش درین ظلمت سرای غم
 شعاع شمس در خلوت زیك رو زن نیاید
 ز هجران خانه مسکین همه پرآه و حسرت شد
 مگر چشمش کند اشکی كه در گلخن نیاید
 گرفتم از برای دوست در پای رقیب خود
 ترحم هیچ بر عاجز ازین دشمن نیاید
 به جز از ناله و افغان ندانم در عطا چیزی
 صبوری گر فرح بخشد ولی از من نیاید
 بشوای (پیر محمد) تو به خوناب دلت چهره
 كه در چشمان بیدار تر رخ روشن نیاید (۱۶)

دکتر انعام الحق کوثر بر مبنای همین دو غزل پارسی پیر محمد در دو اثرش « بلوچستان مین فارسی‌شا عری » (۱۷) به زبان اردو و « شعر فارسی در بلوچستان » به زبان پارسی پیر محمد رابه حیث سخنور دری سرا معرفی داشته‌است. درین دو منبع بیشتر بر زنده گانی و شرح حال پیر محمد سخنما گفته شده و خصوصیات غزلهای پارسی وی بیشتر مورد اوری و بررسی قرار نگرفته است. اما در کتاب « شعر فارسی در بلوچستان بیاورده: » پیر محمد به شیوه سعدی و حافظ و فغانی شعر میگفت. او گاه گاهی در پبنتسو کلمات فارسی و عربی رابه کار میبرد... » (۱۸)

پس ازین نبشته تنها به آوردن دو غزل دری پیر محمد بسنده گشته و نمونه های مقایسی را که دال بر اثر پذیر ی پیر محمد از سخنان این سه سخنور نامها رادب پارسی باشد. نیاورد. من غرض پژوهش درین نظر دکتر کوثر دفتر های شعر سعدی (رح) و حافظ (رح) و فغانی را، ورق گردانی کردم. تا باشد غزلیاتی را درین دفتر های شعر در یابم که غزلیات پیر محمد به اقتفا و یابه پیروی آن سروده شده باشد. تنها در دیوان حافظ غزلی را یافتم به این مطلع:

صحن بستان ذوق بخشش و صحبت یاران خوشست

وقت گل خوش باد کزوی وقت میخواران خوشست (۱۹)

اگر سخنان دکتر کوثر را ببینیم، پس گفته خواهیم توانست که شاید پیر محمد یکی از غزلیاتی پارسی خود را زیر اثر این غزل حافظ سروده باشد.

این بود مختصری درباره یک اثر منثور پارسی پیر محمد و تذکری پیرامون دو غزل پارسی وی که سر آغاز مقالات این بخش تحقیقات من خواهد شد. امیدوارم استادان ادب پارسی این سعی نا چیز مرا گامی در تکمیل معرفی یک بخش ادبیات پارسی بشمارند.

حواشی و اسر چشمه ها:

۱- آثاری که از زبان پارسی به زبان پښتو طی قرون متمادی به نظم و نثر ترجمه شده اند افزون از صد اثر میباشد. شاهکارهای ادب پارسی چون شاهنامه فردوسی مکمل توسط مولوی محمد رفیق اکبر پوری و منتخب آن توسط ملا نعمت الله نوشهری به پشتو ترجمه گردید. مثنوی معنوی رامکمل مولوی عبدالجبار بنگش ترجمه نمود و منتخب آن از سوی شاعران دیگر چون محمد شاعر قرن سیزدهم و دیگران به زبان پښتو برگردانی شده است. بوستان سعدی را دو سخنور زبان پښتو و گلستان را چندین تن به این زبان ترجمه داشته اند. قدیمترین ترجمه گلستان از عبدالقادر خان ختک میباشد در سال ۱۱۲۴ ه. ق. یوسف زلیخای عبدالرحمن جامی (رح) را همین عبدالقادر خان به سال ۱۱۱۲ ه. ق. نهایت زیبا و دل انگیز ترجمه نموده است.

۲- درباره پارسی سرای سیخوشحال خان ختک رساله مستقلى در قید هشتاد و چهار صفحه به سال ۱۳۶۴ ه. ش. از سوی اکادمی علوم افغانستان به چاپ رسید. مولف این رساله گرانبها استاد دانشمند پوهاند دکتر جاوید است و اما درباره پرداخته های منشور درى خوشحال در شماره (بیست و هفت) مجله خراسان مطالبی به دست نشر سپرده شده است.

۳- من درین سلسله آثار پارسی (دری) آن عده شعرا و نویسندگان پیشین زبان پښتو را گرد خواهم نمود که دیوانهای و آثار پښتو شان بر آثار دری آنان سایه افکنده و برپژوهشگران تاریخ ادبیات دری آثار و پرداخته های شان به زبان دری، به روشنی نمودار نیست.

۴- مرحوم استاد عبدالحی حبیبی (۱۳۲۸-۱۴۰۴ ه. ق.) در ص ۳۴ جلد اول پښتانه شعرا نبشته اند: «پیر محمد درقند هاروفات کرد. و در قبرستان بزگر شهر قندهار کنار (شاهوله) نزدیک زیارت حضرت جی صاحب دفن است.»

۵- کلید افغانی از پادری هیوز ص ۳۶۸-۳۶۹ طبع ۱۸۷۲ ع لاهور.
 ۶- دپنستو نخوا دشعرها ر و بهار از دار مستتر ص ۱۷۸ طبع
 ۱۸۸۸ ع پاریس .

۷- ترجمه کلید افغانی از تریورچلی پلاودن ص ۳۴۵-۳۴۶ طبع
 ۱۸۹۳ لاهور .

۸- تاریخچه سبکهای اشعار پنبنتو از مرحوم استاد حبیبی ص
 ۲۱۳ سالنامه کابل شماره سال ۱۳۱۹ ه. ش در همین نبشته
 شمس الدین کاکر ، گل محمد مالگیری و سردار مهرد ل خان
 مشرقی در پنبنتو سرایی از پیروان سبک پیر محمد به حساب آمده
 اند .

۹- دیوان پیر محمد ، مقدمه استاد بینوا ، ص ۱۵ طبع ۱۳۲۵
 ه. ش . کابل .

۱۰- معرفه الافغانی مقدمه دانشمند برینس ص سی و شش
 طبع سال ۱۳۵۶ ه. ش کابل .

۱۱- ادبی خیرنی از سر محقق محمد صدیق روهی ص ۲۸۴-۲۸۵
 طبع ۱۳۶۰ ه. ش کابل .

۱۲- دستنویس «هدایت المبتدی» رابه سال ۱۳۶۴ ه. ش ، به
 آرشیف ملی سپردم ، اکنون در گنجینه دستنویسهای آرشیف
 ثبت است .

۱۳- آقا وجیه : پیر محمد کاکر «معرفه الافغانی» و «هدایت-
 المبتدی» رابه معرفت همین شخص به دربار تقدیم داشته بود.
 دربار این شخص در متون تاریخ چیزی نیافتم لابد به استاد عزیز-
 الدین و کیلی مراجعه کردم . آنها نیز در باره وی معلوماتی نداشتند
 و گفتند که در آن زمان آقا یان باری و یاپیشکاران در دربارها

موجود بودند که حیثیت سکر ترهای امروزى را دارا بوده اند این شخص نیز یکی از چنین آقایان دربارى است .

۱۴- معرفه الا فغانى ص اخير طبع ۱۳۴۱ هـ . ق لاهور .

۱۵- در دیوان پیر محمد طبع ۱۳۰۳ هـ قدهلى غزلیات پارسی را من نیافتم .

۱۶- دیوان پیر محمد ص ۱۳۹ طبع کابل .

۱۷- بلوچستان مین فارسی شاعرى از دکتر انعام الحق کوثر ص ۴۵-۵۰ طبع ۱۹۶۸ عیسوی کویته .

۱۸- شعر فارسی در بلوچستان از دکتر انعام الحق کوثر ص

۱۲-۱۴ طبع ۱۹۷۵ ع راولپندی .

۱۹- دیوان حافظ شیرازى ص ۴۳ به کوشش عبدالعظیم قریب طبع ۱۳۵۴ هـ . ش تهران .

نکته

جمعی چو گل ولاله به هم پیوسته
توهیزم خشک در میان شان رشنه
چون باد مخالف وچو سر مانا خوش
چون برف نشسته ای وچون یخ بسته

«سعدی»

دكتور رشيد صمدى

انورى و غزلهائى او

(۲)

زندگينامه شاعر

نام ، نسب و لقب شاعرى انورى در تذکره ها و مآخذ ادبى با اختلاف ذکر شده است . چنانکه در لباب الالباب ، اوحد الدین محمد انورى ، در مجمع الفصحا و احد الدین علی بن اسحاق ، در هفت اقلیم ، اوحد الدین انورى ، در شعر العجم محمد واحد الدین انورى ، در سخن و سخنوران و احد الدین محمد بن محمد ، در تاریخ ادبیا ت در ایران اوحد الدین علی بن اسحاق انورى ابیوردی آمده است .

در اینکه اوحد الدین از لقبهای شاعری او میباشد ، هیچ شبیهی وجود ندارد و بیت ذیل از قاضی حمید الدین بلخی که خطاب به انورى گفته شده است ، نیز آنرا تایید میکند :

اوحد الدین انورى ، ای من مرید طبع تو

وای هوای عشق و مهر تو مراد طبع من

چنانکه در مآخذ آمده ، شاعر نخست خاوری تخلص میکرد و سپس با التماس استادش ، آن را به انورى تبدیل کرده است . خودش در این مورد چنین اشاره میکند :

دادند مهتران لقبم انوری ولیک

چرخم نگر چه خواند، خاقان روزگار

راجع به سال ولادت او مولفان خاموش اند، ولی از روی دلایل زیرین سال تولد وی رامیتوان تخمین کرد. انوری هنگامی که به خدمت سلطان سنجر پیوست، عالم و شاعر و رزیده بود. سلطان سنجر به سال ۱۱۱۸ م. به تخت نشست.

انوری اگر در سن بیست و هفت و بیست و هشت سالگی به دربار آمده باشد، پس تولد او را میتوان ۱۰۸۹-۱۰۹۰ تخمین کرد.

انوری در دهه بدنه یا خودمهنه قصبه ایبورد ولایت خاوران خراسان به دنیا آمده است. انتساب انوری به خاوران را چند بیت ذیل از شاعر نامعلوم قوت میبخشد:

تا سپهر صیت گردان شد به خاک خاوران

تا شبانگه آمدش چار آفتاب خاوری

خواجه یی چون بو علی شادان وزیر نامدار

عالمی چون اسعد مهنه ز هرشویی بری

صوفی صافی چو سلطان طریقت بوسعید

شاعر قادر چو مشهور خراسان انوری

نخستین لقب انوری که خاوری میباشد، از نام زادگاهش یعنی خاوران گرفته شده است.

پدر شاعر یکی از ماموران دربار بود و در کمال آسودگی و حالی میزیست.

نام و لقب او نیز در مآخذ به اختلاف آمده است. نامش را بعضی اسحاق و بعضی دیگر محمد ضبط کرده و لقبش را اوحد الدین یا وحید الدین گفته اند. به نظر ما اسحاق بودن نام پدر شاعر چندان اساس ندارد، زیرا انوری در یک شعر خود اشاره میکند که نام بابا-یش اسحاق است:

زند اسلاف تو به تو چو بهمن جدم اسحاق و جدت اسماعیل

خلاصه به استناد قول مدرس رضوی نام کامل شاعر: اوحدالدین علی بن محمد بن اسحاق انوری ابیوردی است.

راجع به دوره جوانی انوری در تذکره ها معلوماتی نیامده است. اما درباره حیات او روایات زیاد موجود است که از روی آن میتوان به چگونه گمی زنده گمی وی پی برد، انوری تحصیلات ابتدایی خود را در مدرسه نظامیه واقع در طوس که بنیان گذار آن نظام الملک وزیر بوده به سر رسانیده است. او در بیست و نه سالگی علوم متداول زمان خویش را نام میبرد:

منطق و موسیقی و هیات بداندکی
راستی باید بگویم با نصیب وافر ...
نیستم بیگانه از اعمال و احکام نجوم
در بیان او به غایت اوستاد و ماهر

انوری جوان عشرت طلب و خوش گذران بود. در مجالس و بز مهیای عیش و طرب پیوسته شرکت میکرد و زنده گمی را با عیش و نشاط به سر میبرد، به همین سبب میراث پدر را در مدت کوتاهی در عیش و نوش و شاهد بازی صرف کرد و در اندک زمان فقیر و محتاج گردید. گویند روزی او را تاج الدین بلخی یکی از دوستان پدرش در مجلس بز می دید، ملا متش کرد و به او گفت: تو که مال و دارایی پدر را بیهوده خرچ کردی اکنون باید به مدح کسی اشتغال ورزی تا ازین طریق در آسایش زنده گمی نمایی. از این تذکر تاج الدین، انوری سخت ناخشنود شد و او را هجویه یی گفت. همینکه قسمتی از منظومه هجویه را سرود، دوستان تاج الدین از انوری خواستند تا این شعر را به پایان نرساند. انوری خواهش آن ها را پذیرفت. این قسمت زنده گمی شاعر را مدرس رضوی آغاز شاعر انوری می پندارد که مادر این مورد در جای دیگر صحبت خواهیم کرد.

درباره اینکه وی چگونه به دربار راه یافته. روایتی هست، همین که شاعر میفهمد که کسب شاعری مایه اعتبار در نزد سنجری میباشد،

بران میشود تا به شاعری پردازد و از این طریق با آسوده حالی حیات به سر ببرد .

او در مدح سلطان سنجر قصیده‌یی را به مطلع:

گردل و دست بحر و کان باشد

دل و دست خدا یگان باشد

میسراید و سنجر این قصیده را میپسندد و او را در زمره ندیمان خویش میپذیرد . این رویداد را اکثر تذکره نویسان ، از قبیل دولتشاه سمرقندی ، امین احمد رازی ، شیرخان لودی ، غلام علی خان آزاد و امثال آنها به آغاز شاعری وی تعبیر میکنند و قصیده (گردل و دست بحر و کان باشد) را ، نخستین شعر انوری می پندارند .

لیکن ژو کافسکی ، شبلی نعمانی و مدرس رضوی به تاسی از گفته های خود شاعر ثابت کرده اند که انوری قبل از آن نیز شعر می گفته است .

روایت دیگری که جلب شدن انوری را به دربار بیان میکند این است که او در حضور سلطان سنجر ، معزی را به سبب نیرنگش شرمنده میسازد و این امر مایه تقرب او به دربار میشود . مختصر قصه این است که هر شاعر قبل از اینکه شعر خود را به سلطان سنجر پیش کشد از نظر ملك الشعراء دربار امیر معزی میگذرانید . معزی که بایک بار شنیدن شعر را زیاد میکرده است ، میخواهد انوری را در نزد سلطان سنجر شرمنده سازد . انوری از این کار معزی خبر داشته است ، لهنداد حضور شاه قصیده دیگر می آورد و تنها چهار مصرع آن را میخواند ، از معزی خواهش میکند که اگر این شعر از او باشد دواش را بخواند ، معزی دم فرو میبرد . سلطان سنجر از این کار انوری نهایت خرسند می شود ، به او انعام بسیاری میدهد .

از این روایت چنین بر می آید که گو یا انوری و معزی بین خود رقابت داشته اند ولی دو دلیل عقیده بالا را رد مینماید :

اول- انوری شخص نازک طبیعت و زود رنج بود و در هجو دشمنان

ورقیبان خود شعر میگفت که مثال آنرا در مقطعات او میتوان دید .
اگر بین آنها کدام رقابتی پدید میامد ، انوری حتما در حق معزی
هجو به مینوشت .

دوم- اگر انوری و معزی رقابتی میداشتند ، هیچ گاه انوری
اشعار او را تضمین نمیکرد ، چنانکه در یک قصیده اش میگوید :

لایق حال خود از شعر معزی یک دو بیت

شاید از تضمین کنم ، کان هست تضمین صواب

اندر آن مدت که بود ستم ز دیده ارتوفرد

جفت بودم باشراب و باکبا بوباربا ب

البته ، مقصد اساسی ما تثبیت درستی و یا نادرستی روایتها ی
بالا نیست ، بلکه تعیین کردن آغاز شاعری انوری میباشد . از گفته
های بالا میتوان استنتاج کرد که انوری تا سالها یی که به دربار
میامد ، یعنی از آوان جوانی (تخمیناً سالها ی ۱۱۰-۱۱۱ م) به شعر
گویی مشغول بوده است .

راجع به علت آمدن انوری به دربار مولفان گذشته هرگونه
عقیده یی داشته باشند اما نتیجه آن است که او به سبب احتیاج و
تنگدستی به دربار روی آورده است .

حیات درباری انوری چون لحظه های دیگر زنده گانیش چندان
روشن نیست . اما میتوان گفت که هر چند زنده گی در بار برای انوری
آسوده گی و آرامش مادی و روحی مهیا کرد ، با آنها از اکثر قصاید
و قطعه های او معلوم میشود که در این جاهم او تا آخر چندان آسوده
حال نبوده و به راحت زنده گی نمیکرده است . شاعر در محیط
دربار نه تنها روحاً بلکه از جهت مادی نیز غالباً رنج میکشید .

آن تحایف و انعامهای امیران و حاکمان که جا مه ، موزه ، البسه
و غیره را در بر میگرفت برای زنده گی یک خانواده کافی نبود .
امیران و حاکمان به این یا آن مناسبت تحفه میدادند و شاعر آن را به
ختنه که در تمام عمر یک بار صورت میگيرد مانند میسازد و گویا خسیس
بودن حایفانش را بیان میکند .

گر اندك صلتی بخشید امیرت از او بستان کز و بسیار باشد
 عطای او بود چون ختنه کردن که اندر عمر خود يك بار باشد
 علاوه بر آن بعضی از ممدوحان به شاعر انعامهای بسیاری وعده
 میدادند و لی در آخر گفته خود را اجرا نمیکردند . در حیات شاعر
 حتی لحظه هایی روی میداد که برای نوشتن کاغذ و رنگ ، برای
 آتش ، چوب ، برای خوراک پختن روغن مورد ضرورت رانداشت و در
 طلب آنها به ممدوحان خود نامه مینوشت .

راجع به حیات درباری انوری روایتها بی موجودند که آنها در
 روشن نمودن بعضی لحظه های حیات شاعر اهمیت دارند .

یکی از آنها روایتی است که به فتح قلعه هزار اسپ از طرف
 سلطان سنجر مربوط است . در سال های ۱۱۴۷-۱۱۴۶ - شاه
 خوارزم اتسیز خوارزمشاه در جریان محاربه در قلعه هزار اسپ
 متحصن شده بود . همراهان سنجر به نوك نیزه رباعی را بستند و به
 داخل قلعه پرتاب کردند ، آن رباعی به قلم انوری نوشته شده بود و آن
 چنین است :

ای شاه همه ملك جهان حسب تراست ،
 و از دولت و اقبال جهان کسب تراست
 امروز به يك حمله هزار اسپ بگیر
 فردا خوارزم و صد هزار اسپ تراست

رشید و طواط شاعر و ندیم اتسیز آن رباعی را چنین پاسخ
 نوشت :

گر خصم تو ای شاه شود ، رستم گرد

يك خر ز هزار اسپ نتواند برد

سلطان سنجر از این جواب به خشم شد بعد از فتح قلعه امر
 کرد تارشید و طواط را بکشند و او را هفت پاره سازند ، ولی به
 خواهش یکی از ندیمان خویش و طواط را بخشود .

از روایت بالا چنین بر میاید که انوری در سفرهای سلطان سنجر

با او همراه بوده است همچنان از این روایت روشن میشود که انوری ورشید و طواط با هم ملاقات کرده اند و شاید مناسباً دوستانه نیز داشته اند. این نظر را بعضی از قصاید و قطعه های انوری که در حق رشید سروده شده است تقویت میبخشد. از جمله در قطعه ذیل چنین میگوید :

خرد دوش از من پیر سید و گفتا
 که ای پیش نطق تو منطق فسانه
 بگو چیست آن طرفه صیاد دلها
 که از لفظ و معنیش دامست ودانه
 دلم گفت : خاموش تا من بگویم.
 که من حاکم عدلم اند رمیانه
 هوا و نفاق از میان بر گرفتم
 کلام رشید آن خدا و نمدخانه
 رشید اختیار زما نه است وطبعش
 درین فن چو در زلف ژو لید هسانه

دیگر از واقعه هایی که به حیات درباری انوری ارتباط دارد جنگ بین سلطان سنجر و علاء الدین حسین غوریست، چون که علاء الدین غوری در سال ۱۱۵۱- بهرام شاه غزنوی را شکست داد و غزنه را تصرف کرد، سلطان سنجر در مقابل اولشکر کشید. علاء الدین با لشکر خود در این محاربه مغلوب شده و در سال ۱۱۵۲ به دست سنجر اسیر گردید.

سنجر علاء الدین را همچون محبوس به ملک خود آورد. بعد از زمانی او را آزاد کرد و به ملازمت خود تعیینش کرد.

و حتی یک طبق گوهر به وی بخشید، علاء الدین که یک شخص شعر دوست و شعر گوی بود، از این رفتار سلطان سنجر متحسب شد و پارچه منظوم زیر را سرود :

بگرفت و نکشت شه مرا در صف کین
 هر چند بلم کشتنی از روی یقین
 بخشید مرا يك طبق در زمین
 بخشایش و بخشش چنان بود و چنین

او میخواست که زود تر به ملک خود غور برود و باز سلطنتش
 را برقرار سازد. به همین آر زو امید روزی در یکی از بز مهایی
 سلطان خال کف پای او را بوسید و چنین گفت :

ای خاک سم مرکب تو افسر من
 وی حلقه بنده گی تو زیور من
 چون خال کف پای تو را بوسه زدم
 اقبال همی بوسه زند بر سر من

سلطان سنجر اجازت داد که علاء الدین به غور برود و مجدداً
 تخت و تاج خود را صاحب شود. انوری که از این حادثه خبر داشت،
 در هجو علاء الدین غوری (ملك الجبال) قطعه زیر را نوشت :

چون بنده گی شهت نمیاید خوش
 با ملك چو آب و دولت چون آتش
 بر خیز و بسیج آن جهان کن ، خوش خوش
 وان جا علف گلخن و دوزخ میکش

علاء الدین غوری بعد از شنیدن این هجویه در دلش نسبت به انوری
 کینه میبرد و با خود عهد می بندد که روزی از او انتقام بگیرد .

به سال ۵۵۲ (۵۷-۱۱۵۸ م) پس از مرگ سلطان سنجر علاء الدین
 به یکی از ندیمان خود فخر الدین حاکم مد که دوست انوری بود امر
 میدهد که نامه یی بنویسد و انوری را به غور دعوت کند . فخر الدین
 هر چند از مقصد شاه آگاه بود ، ولی ناچار مکتوب را نوشت ، در
 آخر آن مصرع های زیر را علاوه نمود و انوری را از مقصد علاء الدین
 مطلع ساخت :

ای آن که در هنر به همه جا رسیده ای
 نیک و بد زمانه غدا ر دیده ای
 اصلت ز قاینست و نشینست به کوشک است
 وان نیم بیت دیگر دانم شنیده ای

آن نیم بیت چنین بود :

اصلت ز قاینست و نشینست به کوشک
 ای خام قلتبان تو به جیلان چه میکنی ؟
 انوری به مقصود شاه پی میبرد و توسط مکتوب زیرین از علاء الدین
 غوری ظاهرا پوزش میطلبد :

کلبه یی کاندرو به روزو به شب
 جای آرام و خوردو خواب منست
 حالتی دارم اندر او که دران

چرخ در غبن واشک و تاب منست

... نیست من بند • را زیان جواب

جامه و جای من جواب من است

علاء الدین دانست که مقصودش به حصول نمیپو نند ، راه دیگری
 را پیش گرفت . او به ملك طوتی مراجعت نمود و از او تقاضا کرد
 که به هر شکلی که ممکن باشد انوری را به دربار وی بفرستد و در
 عوض این خدمت به ملك طوتی صد هزار راس گوسفند و عده داد .
 ملك طوتی و قتی که این خبر را به انوری رسانید از شاعر شنید که
 قصد رفتن خدمت علاء الدین را ندارد و اگر ملك طوتی را رضی
 باشد باقی مانده عمرش را در خدمت او میگذراند .
 ملك طوتی به این خواهش انوری رضی میشود .
 بعضی از تذکره نویسندگان چون لطف علی بیک آذر ، امین احمد
 رازی و نیز شبلی نعمانی علت نه پیوستن انوری به خدمت
 علاء الدین را در این دانسته اند که گویا انوری دیگر نمیخواست
 در دربار زنده گمی کند .

به فکر ماشاعر دعوت علاء الدین رانه از برای آنکه خدمت امیر را نمیخواست بلکه از ترس جان خود قبول نکرد. ترك کردن ملازمت دربار نه به این حادثه بلکه به پیشگویی نادرست شاعر که در نتیجه آن در حیات معنوی او تبدلات فکری رخ میدهد و آن سبب گوشه گیری وی میگردد، ارتباط دارد.

شاعر که زیاده از سی سال به مدح و ثنا و یابه عبارۀ خودش به انشای « شعر باطل » مشغول شد، در او آخر عمر خود از کرده اش پشیمان میشود، از شعرو شاعری دست میکشد و آن را مذمت میکند.

چنانکه او در قطعه یی نقطه نظر خود را نسبت به شعر چنین ایضاح میدارد:

انوری شعر و حرص دا نسی چیست

این یکی طفل و آن دگر دایه

پایۀ حرص کدیه و طمع اند

تانگر دی به گرد آن پایه

گردن و گوش نفس مردم را

همت آمد بپینه پیرایه

عمر تو گوهری گرانمایه است

تویکی شاعر گرانمایه

بیش بر باد ژاژ شعر مده

ای گرانسایه، آن گرانمایه

چنانکه پرو فیسر ا. — بر اگنیسکی میگوید تا کنون هیچ کس این گونه قصیده تیز و تند را علیه دربار نسروده بود.

این نفرات انوری در قصیده دیگر و یی خوبتر افاده یافته است:

ای برادر بشنو این رمزی ز شعر و شاعر یی

تازما مشتی گدا کس را به مردم نشمری

دان که از کناس ناکس در ممالک چاره نیست

حاشه لله، تا ندانی این سخن را، سرسری

آدمی را چون معونت شرط کاربنده گيست
 نان ز کناسی خوری ، بهتر بود کز شاعری
 ... دشمن جان من آمد شعرحندش پرورم
 ای مسلمانان فغان از دست دشمن پروری
 انوری تاشاعری از بنده گی ایمن مباحش

کز خطر در نگذری تازین خطادرنگذری

راجع به یکی از وقایع غم انگیز سرگذشت انوری در دربار سلطان
 سنجر چنین روایتی است که گو یا اوسال ۵۸۲- از روی تقویم نجوم
 وهیات حکم میکنند که به علت بادهای سخت بناها خراب و درخت
 هاریشه کن میشود . مردم از این حکم متوحش میشوند و به تعبیه
 زیر زمینها میپردازند و در آنجا پناه میجویند اتفاقا در روز حکم
 حتی شمال خفیفی هم نوزید که چراغ آویخته شده بالای منار را
 خاموش کند . و آن سال از سبب نه وزیدن باد خرمناهی مردم باد
 ناکرده مانده بود .

سپس انوری از ترس اینکه مجازا تش خواهند کرد مرو را ترک
 گفت و به بلخ آمد.

اکنون میایم به واقعیت این روایت . اکثر تذکره نویسان و
 مولفان دیگر در باب انوری همین روایت را با تغییرات کم و بیش
 آورده اند و راجع به حقیقت بودن آن چیزی نمیگویند .

روی بعضی دلایل این روایت مطابق به واقع ارائه نشده است .
 نخستین دلیل سال وقوع این حادثه میباشد . پیشگویی غلط
 انوری طوری که دولت شاه سمرقندی میگوید نه در سال ۵۸۱
 (۱۱۸۵م) بلکه به سال های زنده بودن سلطان سنجر رخ داد .
 اگر گفته دولت شاه و دیگر مولفان راست میباشد هیچگاه سلطان سنجر که
 سال ۵۵۲ (۱۱۵۷م) وفات کرد ، انوری را نزدش نمیخواند و او را
 مورد عتاب قرار نمیداد . و درخصوص تاریخ فوت سنجر دلیل
 انکار ناپذیری موجود است که آن قطعه ذیل از انوری در تاریخ
 وفات اوست :

چاشتگه در شهر مرو آن نامور فخرزما ن
 خسرو روی زمین سنجر ز عالم درگذشت
 رفته از تاریخ هجرت پانصد و پنجاه و دو
 روز شنبه از ربیع الاول از بعد سه هشت

دوم- چنانکه در روایت آورده میشود انوری بعد از واقعه
 پیشگوی بی بلخ میرود، در حالیکه بعد از ترك مرو نه به بلخ، بلکه به
 نیشاپور سفر میکند. پس این حادثه چه وقت رخ داده بود؟

شاعر نامدار همین دور عبدلواسع جبلی در چند جای اشعارش
 به پیشگوی نادرست منجمان اشاره ها دارد. از جمله در یک
 قصیده خود چنین میگوید:

متفق بودند یک چند همه اهل نجوم
 کاضطرابی در جهان آید به حکم کردگار
 شد همه احکام شان باطل ز فرپادشاه
 شد همه احوال شان بهستان ز فضل کردگار
 گر ز دور آسمان است و ز سیراخران

خیر و شر و نفع ضرر و سعد و نحس و فخر و عار.
 به اعتبار بیتهای بالا و گفته عالم اختر شناس ایران رهنما، بدیع
 الزمان فرو زانفر چنین استنتاج مینماید که گویا پیشگوی بی انوری
 به سال ۵۲۲- روی داده باشد. ولی این قول نیز اساس مستحکمی
 ندارد، زیرا این دلیل در هیچ مأخذ و یا اثر علمی دیگر ذکر
 نشده است. دیگر اینکه انوری بعد از این حادثه سالهای ۵۴۵ -
 ۵۶۶- به نیشاپور میرود و این عقیده را بعضی تذکره نویسان
 نیز تصدیق میکنند. بنابراین تاریخ ۵۲۲- به واقعیت موافق نماید.

ازینرو به تاسی از دلایلهای بالا یعنی تعیین سال وفات سلطان
 سنجر و سال آمدن انوری به نیشاپور میتوان به این نتیجه
 رسید که پیشگوی غلط شاندر سالهای ۵۸۰-۵۸۱- بلکه سال
 های ۵۴۶-۵۴۷- صورت گرفته است، و در خصوص این حکم
 نادرست انوری، حتی پارچه شعر باقیمانده است:

میگفت انوری که درین سال بادها
چندان وزد که کوه بجنبد توبنگری
بگذشت سال و برگنجیبید از درخت
یا مرسل الریاح تو دانسی وانوری

پس چرا بعضی از مولفان پیشگوی انوری را سال ۵۸۱ و
۵۸۲ - گفته اند؟

مدرس رضوی سبب چنین اشتباه را آشکار ساخته ذکر
میکند که دولت شاه سمرقند و مولفان دیگر پیشگوی سال
۵۸۰ را که از طرف گروه منجمان صورت گرفته با پیشگوی غلط
انوری که پیش از فوت سلطان سنجر به عمل آمده است به هم
آمیخته اند. مدرس رضوی برای تأیید قول خود از کتاب
فضل دین ابو حامد احمد بن حاتم عالم معروف که او هم در زمان
انوری میزیسته است اقتباس زیر را میآورد:

«جمله اصحاب احکام نجوم اتفاق نموده اند که چون قران
هفتم بگذرد در قران هشتم سیارات هفت گانه در برج سنبله میاید. و
حکم کردند که این اجتماع سیارات در برج میزان موجب خرابی عالم
است و اکثر امارت به باب زلزله بر خیزد و درین باب مبالغت
کردند.»

معلوم میشود که آن مولفانی که راجع به پیشگوی انوری تماس
گرفته اند همین پیشگوی گروه منجمان را (سال ۵۸۲) در نظر
داشته اند.

انوری بعد از پیشگوی غلط خود که سالهای ۵۴۶-۵۴۷-
واقع شده بود، ترک مرومینماید به نیشاپور میاید، در آن سالها
یعنی زمان و رود او به نیشاپور وضعیت چندان آرام نبود، تاخت
وتاز و هجومهایی میان طایفه های گوناگون اوج گرفته بود.
وضعیت چنان بود که سلطان سنجر سال ۵۳۶ در محاربه علیه
قراختایینها شکست خورد و چندی از سپاهیان کشته شدند. از طرف

دیگر آتسبیز خوارز مشاه به خراسان هجوم آورد و چندی از شهرهای آن را غارت کرد. ازین روسلطان سنجر مجبور شد تا به خوارزم لشکر کشد. سال ۵۴۸- طایفه غزها به سرزمین سنجر لشکر کشیدند و سنجر ناگزیر با آنها به پیکار برآمد. دراین زدو خورد سنجر به دست غزها اسیر شد. غزها پس ازین حادثه به قتل و غارت و ستمگریهای زیاد مشغول شدند. آنها مساجد و بناهای مجلل را خراب کردند، شهرها و ناحیهها را آتش زدند. بیرحمی به حدی رسیده بود که کودکان را در نزد مادران شان میکشتمند و مردان را به دهان، خاک پر میکردند و زنده به گور مینمودند. چنانکه چنین برخوردی بایکی از اممهای مشهور آن دور یعنی محمد بن یحیی خراسانی صورت گرفته بود که در مرگ او مرثیههای بسیاری نوشته شده است. یکی از آنها، مرثیه شاعر بزرگ قرن دوازده، افضل الدین خاقانی است که مطلعش این است:

تا در دو محنت است درین تنگنای خاک

محنت برای مردم و مردم برای خاک

چنین وضعیت ناگوار، اعیان و اشراف و دانشمندان خراسان را به تشویش انداخته بود. در نتیجه آنها مصمم شدند که از خاقان سمرقند رکن الدین قلیچ طمغاچ خان کمک بخواهند. همچنان به سر کرده گئی کمال الدین که چندی شغل وزارت داشت هیئت را به سمرقند نزد قلیچ طمغاچ خان آماده ساختند. آنها از انوری خواهش نمودند که این واقعه مدهش را به رشته نظم در آورد. او این التماس را قبول نمود و «نامه اهل خراسان» را سرود. هیئت در پهلوی اسناد مهم نامه منظوم انوری را نیز به خاقان سمرقند رسانیدند. معلوم نیست که قلیچ طمغاچ خان که یکی از دوستان دیرین سنجر بود، فتنه غزها را خنثی میسازد یا خیر؟ چنین مینماید که انوری بعد ازین حادثه با قلیچ طمغاچ خان هم صحبت شده او را مدح و ستایش کرده باشد. این موضوع را ازیک

قصیده سوزنی سمرقندی شاعر هم عصر انوری که قلیچ طمغاچ خان را مدح میکرد میتوان در آن کرد.

به سعد اختر میمون مظفرگشت بر اعدا
 قلیچ طمغاچ خان مسعود رکن الدین والدینیا
 امام اهل حکمت انوری رادیده روشن شد
 به دیدار تو از گرد ر هست پر نور چشم ما

به هر حال، انوری درین قصیده نسبت به خلق و کشور صمیمانه ابراز دلسوزی میکند و به حیثیک شخص وطن پرور و بشردوست ظاهر میشود. مقصود اساسی شعر نیز در همین نکته نهفته است.

درین باره غلام حسین یوسفی درست مینویسد که «اگر به همان اندازه که شاعر آن گذشته ما به وصف اسپ و شمشیر و قصر و بزم عشرت ممدوحان خود پرداخته اند. از احوال مردم نیز سخن میرانند، امروز از پس قرنهای راز دل نیاکان خویش آگاهتر بودیم و خود را به آنان نزدیکتر میافتیم».

برای ما معلوم نیست که انوری در نیشاپور چگونگی حیات بسر میبرد و به چه کاری اشتغال داشت. او در این دیار تخمیناً دو یا دو نیم سال سکونت کرد و سال ۵۴۹ هـ. به بلخ آمد. ولی بدبختانه درینجا نیز اورانگذاشتند که آرام زنده گی کند. بعضی از شاعران و عالمان تنگ نظر بلخ از آمدن انوری حسد بردند و هجویه بی را در باره شهر بلخ به نام او در بین مردم پخش کردند. گویند که آن قطعه در اصل توسط فتوحی مروجی سروده شده است قطعاً چنین است:

چار شهریست خراسان را درچار طرف
 که وسط شان به مسافت کم صد در صد نیست
 گر چه معمور و خرابش همه مردم دارند
 بر هر بیخوردی نیست که چندین دد نیست

مصر جامع را چاره نبود از بدونیک
 معدن درو گهر بی سرب و بسد نیست
 بلخ شهر یست پراگنده به او باش و رونود
 در همه شهر و نوا حیث یکس بخرد نیست
 مرو شهر یست به تر تیب همه چیز دراو
 جدو هز لش متساوی و هر ی هم بد نیست
 حبذا شهر نیشا پور که در ملک خدای
 گر بهشتیست همان است و گر نه خود نیست

چون مردم بلخ این شعر را شنودند خشمگین شدند و انوری را دست و پای بستند و درکوچه های شهر او را نمایش دادند ، نزدیک بود او را به هلاکت رسانند اما قاضی حمیدالدین بلخی مولف «مقامات» و عده یی دیگر به کمک او برخاستند و جانش را از خطر رهایی دادند .

انوری « سو گند نامه » مشهور خود را نوشت و متذکر شده که او شهر بلخ و مردم آن را هجا نگفته است . مطلع آن شعر چنین است :

ای مسلمانان فغان از دور چرخ چنبری
 و ز نفاق تیر و قصد ماه و سیر مشتری

شاعر درین قصیده اشخا صی چون سید ابو طالب و حیدالدین قاضی ، و صفی الدین عمر مفتی ، تاج الدین حسن محتسب ، قاضی حمیدالدین حمیدی ، نظام الدین احمد مدرس را که آنها به حمایه انوری برخاسته بودند ، مدح کرده است .

چنین عقیده است که گویا قطعه هجوی فتوحی با تشبث و اغوی سوزنی سمرقندی نوشته شده است . این عقیده شاید بر اساس شعر زیرین انوری به میان آمده باشد :

مرد را چون ممتلی شد از حسد کار افتراست
 به مزاجان راقی افتد در مجالس از پری

چون مراور او واضح «خرنا مه» گیر دریش گاو
 گاو او در خر من من باشد از کون خری
 آن نمیگویم که در طی زبانه آورده ام
 آن هجا کانه نزد من بابی بود از کافری

درین شعر تذکر واضح «خرنا مه» اشاره به سوزنی میباشد که اوچند قصیده در هجو کسی گفته بود و مجموع آن «خرنا مه» عنوان داشت. انوری در بیتهای بالا حسودی فتوحی مروزی را تایید میکند و میگوید که او به اثر تشویق سوزنی احمق شده و به سخنان وی گوش داد و گاو در خر من بست و مرا با هجو کردن بلخ شرمند ساخت. ولی اظهار این نظر که این حادثه با تشبث سوزنی رخ داده است چندان اساس مستحکم ندارد، زیرا که سوزنی نسبت به انوری این شاعر بزرگ کینه و عداوت نداشت بلکه به او حرمت و احترام زیاد میگذاشت. دیگر اینکه سوزنی در سمرقند میزیست در حالیکه فتوحی در بلخ زنده گئی میکرد پس چگونه امکان داشت که فتوحی را بر ضد انوری تشویق کند. نتیجه همین تهمت فتوحی مروزی بود که انوری در حق او شعر زیر را نوشته است:

ای بر در بامداد پندار
 فارغ چو همه خران نشسته
 نامت به میان مردمان در
 چون آتشی از چنار جسته ...

در خصوص اینکه حادثه بلخ در کدام سال صورت گرفته است عقیده های گوناگون وجود دارد. ذبیح الله صفا درین خصوص مینویسد:

«چون یکی از کسانی که انوری درین واقعه بدو پناه برد و از او یاورى خواست، مجدالدین سال ۵۴۸ به فرمان سنجر کشته شد، بنا برین تاریخ واقعه بلخ هم قبل از ۵۴۸ یعنی پیش از زوال حکومت سنجرى بوده است.»

در حقیقت این عقیده با واقعیت حادثه چندان راست نمیاید. درست است که مجد الدین ابو الحسن عمرانی سال ۵۴۵ به فرماز سلطان سنجر کشته شد، ولی انوری در بلخ نه از پناه ابو الحسن عمرانی آنسانی که ذبیح الله صفامینگار، بلکه اساسا از حمیدالدین حمیدی و ابو طالب نعمت یاری، میگیرد. و در «سوگند نامه» هم نامهای آن اشخاصی که به انوری دست یاری دراز کرده اند آورده شده است.

به عقیده ذبیح الله صفا واقعه بلخ در سالهای زنده بود نابو-
لحسن عمرانی یعنی ۵۴۴-۵۴۵ رخ داده است. ولی بعضی اشاره های
انوری و دیگر سند ها این گفته را رد میکند. در آخر «سوگند نامه»
چنین گفته شده است:

حبذا تاریخ این انشا که فرمانده به بلخ
رایت طغرل تگین، بود و را ی ناصری

معلوم است که طغرل تگین (ملقب به شهاب الدین) در سالهای
۵۵۳-۵۵۹ حکمرانی کرد.

ازینرو تاریخ نوشته شدن «سوگند نامه» به سالهای
بعد از وفات سلطان سنجر موافقت میدارد.

دیگر اینکه انوری مولف مقامات حمیدی را محض بعد از حادثه
بلخ مدح و ثنا میگفت. از جمله در تعریف مقامات میگوید:

هرسخن کان نیست قرآن یا حدیث مصطفی
از مقامات حمید الدین شد اکنون ترهات

یا در «سوگند نامه» به قاضی حمیدالدین که به سال ۵۵۹ فوت
کرده بود اشاره بی دارد.

کو حمید الدین اگر خواهی که وقتی در دولطف
مطلقا هر چ آن حمید است از صفتها بشمری

همچنان میتوان تصور کرد که انوری در بلخ به سالهای ۵۵۶-
۵۵۸ گرفتار این مصیبت شده است. بعضی از مولفان حادثه
بلخ را به پیشگوی غلط انوری مربوط میدانند. ولی چنانکه دیده

شد انوری بعد از حادثهٔ پیشگوی مستقیماً به بلخ نیامده ، بلکه دو سال در نیشاپور زنده گانگی کرده است .

از بعضی اشارات ه های انوری معلوم میشود که احوالش در بلخ نیز چندان خوب نبوده است . درین باره در يك قطعهٔ اوتد کسر بسیار مهمی وجود دارد که در روشن نمودن زنده گینا مه انوری اهمیت دارد .

انوری به سبب مشکلات و ناگواری روزگار خویش از ملك شاه و وزیرش جلال الو زرا ملقب به نظام الملك کمک خواست و راجع به زنده گانی مصیبت بارش به اوشکایت نامه نوشت چنانکه در قطعهٔ ذیل اظهار نمود :

تو که پوشیده همی بینی از دور مرا
 حال بیرون و درونم نه همانادانی
 طاق بو طالب نعمه ست که دارم ز برون
 و زدرون پیر هن بو الحسن — عمرانی
 انوری این چه پریشانی و بیخویشتمنی است
 هیچ دانی که سخن بر چه نسق میرانی

ولی جلال الو زرا که در دل نسبت به انوری خصوصت داشت نه فقط قصد یاری کردن به شاعر را نداشت ، بلکه میخواست با جواب ناسزا و سخنها ی قبیح او را توهمین کند . و بالاخره پس از چند وقت جلال الو زرا به همین منظور فتوحی را فرمان داد که در جواب انوری مکتوب منظوم بنویسد و در آن شخصیت شاعر را به باد استهزا و نکوهش گیرد .

فتوحی گفتهٔ وزیر را به جا آورد و مکتوبی نوشت که در آن چنین آمده است :

انوری ای سخن تو به سخا ارزانی
 گر به جانت بخرند اهل سخن ارزانی
 کدیه و کفر در اشعار و شعار است تورا
 کفر در مدحی و در کدی همه کفرانی

باقضا و قدر استا خ چرا یی توچنین
 گر قضا و قدر حکم خـد امیدانی
 صفت کفر به شعر تو در افزود چنانک
 بقبق از فاضلی و طنطنه ا زخاقانی

فتوحی در آخر قطعه متذکر شد که جواب را نه به خوا هسـ خود ، بلکه به فرمان شاه نوشته است ، بدان سبب از انوری میخوهد تا از اورنجه خاطر نشود .

گر به فرمان سخنی گفتم ما زارازمن
 زانکه کفر است درین حضرت نافرمانی
 تاریخ نوشته شدن این مکتوب جوابیه را میتوان از يك اشارۀ فتوحی معین ساخت ، او میگوید :

پانزده سال فزون باشد تا کشته شدست

بو الحسن آنکه از احسا نشن سخن میرانی

معلوم است که ابو الحسن عمرانی بسال ۵۴۵ - کشته شده بود بنا بر آن این مکتوب سالها ی ۵۶۰-۵۶۱ نوشته شده است .

انوری نیز میخواست این خصوصیت و کینه توزی جلال - الو زرا را جواب بدهد ولی از مقام و قدرت او ناتوانی خود می ترسید . با آنها معما پی نوشته و آن را به جلال الو زرا گسیل داشت که در آن وزیر را با ذکر سخن قبیح تو هین کرده بود . آن معما چنین است :

ای رای ملک شه معظم

مه پرور سالبخش ثانی

ای کرده کلیم واز عدلت

آبان خدای راشبانی

حقا که شوی به مهر و مه بر

دیماه به موسم خزانی

در دولت تو کراست نیسان
 کان دولت هست جاودانی
 بادا همه ساله شاد تا هست
 روز رجب اصل شادمانی
 ای خواجۀ فیلسوف فاضل
 کز فضل یگانه جهانی
 گر معنی این لغت به واجب
 پیدا کردن نمی توانی
 تا آخر هر مهی که گفتم
 از اول سالش گر برانی
 آنکه به شهور نه به ایام
 معنیش هر آینه بدانی

مقصد شاعر در کلمه های آبان، دی، نیسان و رجب در قطعۀ بالا افاده یافته است. آبان ماه هفتم، دی ماه دهم سال شمسی، نیسان ماه هفتم تقویم سریانی و رجب ماه هفتم سال هجری قمری است. اگر آبان را با هشت، دی را با ده، نیسان و رجب را با هفت تعبیر نماییم در حساب ابجد رقم هشت، حرف ح - عدد ده، حرفی و رقم هفت حرف ز میباشند. اگر آن حرفها را پیوست کنیم کلمه (حیز) حاصل میشود که مقصد شاعرت هم همین است.

امام الدین سلطان احمد پیروزشاه، حاکم ترمذ به سال ۵۶۰ به انوری نامه فرستاد و او را به دربار خود دعوت نمود ولی انوری فهمید که از رود جیحون گذشتن لازم است از اینرو از پیروزشاه عذر خواست و ترجیح داد که در بلخ اقامت گزینند. دیری نگذشت که شاعر در مدح پیروزشاه، قصیده بی نوشت و آن را به ترمذ فرستاد. چون پیروزشاه پریشانی احساس شاعر را از بیت زیرین قصیده:

این حال که در بلخ کنون دارم
 از خوف پریشانی و گمراهی

فهمید ، چندی از ملازمان دربار و اسب شخصی خود را برای آوردن انوری فرستاد . شاعر در قصیده‌یی ازین بخت بلند خود بالید و تا - ترا تش را با چگو نه گی سفر و گذشتن از رود جیحون تصویر کرد . انوری تاریخ این حادثه را در قصیده ه به طور و ضوح نشان میدهد :

سال بر پانصد و سی و سه ز تاریخ عجم
گفت: بر خیز که از شهر برو نشد همراه

انوری بعد از سال ۵۶۰- که در ترمذ میزیست ، از آنجا اول به بغداد و بعد به موصل آمد . درینجا به نام حاکم موصل قصیده یی نوشت که در آن منظره های زیبای ناحیه بغداد و صف شده است :

خوشا نوا حی بغداد جای فضل و هنر
کسی نشان ندهد در جهان چنان کشور
سواد او به مثل چون پرند مینورنگ
هوای او به صفت چون نسیم جان پرور

باید گفت که در قصیده ه با لای انوری نه تنها قطب الدین حاکم موصل بلکه فرزندان او سیف الدین و عز الدین رانیز مدح کرده است . پس از مرگ قطب الدین حاکم موصل به سیف الدین و بعد او به عز الدین رسید :

دو شاهزاده که هستند ازین درخت سخا
مبارک و هنری کا مران و نام آور
گزیده سیف الدین آن اختیار ملک و شرف
ستوده عز الدین آن افتخار عدل و هنر

برای ما معلوم نیست که زنده گی انوری بعد از آن چنان گذشته است . ولی به قول مدرس رضوی که از قصیده ه های شاعر در مدح غیاث الدین و محمد شهاب الدین از ملکان غور استنباط کرده است : انوری درین سالها ساکن خراسان شرقی (شاید بلخ) بوده باشد . ملکان موصوف بعد از سالهای ۵۶۸-۵۶۹ به قدرت رسیده اند ، انوری در سالهای حیاتش از خدمت دربار دور میشود و گوشه نشینی

اختیار میکند. شاعر که از شعر و شاعری به مصیبت بسیار و عذاب و مشقتها دچار شده بود در پایان عمر از مدح و غزل و هجا دست میکشد و آنها را جفا به نفس و ستم به عقل خویش می شمارد. انوری حتی سی سال شعر گوئی خود را دوره گمراهی و نادانی حساب میکند و یاد آور میشود که مدح و غزل و هجا را از شهوت و حرص گفته است:

دی مرا عا شقکی گفت: غزل میگوئی؟
گفتم: از مدح و هجا دست بیفشاندم هم
گفت: چون؟ گفتمش: آن حالت گمراهی رفت
حالت رفته دگر باز نیا یسد ز عدم
غزل و مدح و هجا هر سه بدان میگفتم
که مرا شهوت و حرص و غضبی بود به هم
این یکی شب همه شب در غم و اندیشه آن
کز کجا وز که و چون کسب کنم پنج درم؟

انوری در آخر حیات خود ماهیت مدح و ثنای امیران و ظلم و استبداد و بیدادگری و جفاکاریهای زمان را در سبتر میفهمد، شاعر درین ایام از ثنای نا اهلان پشیمان میشود، ناله و فریاد میکند، شرم میدارد و عذاب روحی میکشد. بیتی چند از قصیده شاعر گفته های ما را تایید مینماید:

اگر چه عادت دق نیست انوری رالیک
به درگه تو کند، یارب، ار نشاید دق
چو در مدیح امیر و وزیر عمر گذشت
چه سود خواندن اخبار بلغه و منطق
منم سوار سخن، گر چه نیستم در زین
ز درگه ملکان خنگ و ابر شس و ابلق
یکی جریده اعمال خود نکردم کشف
هزار کس را کردم به مدح مستغرق

کنون چو عذرگناها ن خویشتن خواهم
زدیده مخون بچکد بریدن به جای عرق

سال وفات انوری را مولفان به گونه صورت آورده اند. دولت شاه سمرقندی در « تذکرة الشعراء » وفات او را ۵۴۷ - شیرخان لودی در « مرآت الخیال » ۵۴۹ - آذربیکدلی در « آتشکده » ۵۴۸، تقی - الدین کاشی در « خلاصة الا شعار » ۵۴۶، حاجی خلیفه در « کشف الظنون » ۵۶۵، رضا قلی خان هدایت در « مجمع الفصحا » ۵۸۰، امین احمد رازی در « هفت اقلیم » ۵۸۵ - و مولف « مرآت العالم » ۵۹۲ گفته است .

استاد صدرالدین عینی سال وفات شاعر را ۵۴۷ - و مولفان کتاب « تاریخ ایران از دورهای قدیم تا آخر قرن ۱۸ » ۵۸۷ گفته اند. محمد قزوینی دانشمند ایرانی در یکی از مقاله های خود که مختص به تاریخ وفات انوری است، گفته دولت شاه را تاکید میکند و مینویسد که تاریخ ۵۸۷، نیز برای وفات شاعر فوق العاده دیر است .

بنابر این قول دولت شاه شاید از اصح اقوال باشد که به تاسی آن وفات انوری در سنه ۵۵۶ (۱۱۶۰م) اتفاق افتاده است . در حقیقت قول مولفانی که سال وفات انوری را از سال ۵۴۰ - الی ۵۵۲ - گفته اند، بی شبهه نادرست است، زیرا در رد آن دلیل شعر خود شاعر هست که مادر بالا آن را ذکر کردیم مدرس رضوی وفات انوری را در آخرهای سال ۵۸۱ - و اوایل سال ۵۸۲ - بر اساس دلیل زیرین ثابت میسازد . انوری در یکی از قصیده های خود که « از زبان پسران مرداد، که یکی تو طی بیك ملقب به ناصر الدین و دیگر عزت الدین است » گفته، پسران مرداد را مدح میکند که مطلع اش چنین است :

گیتی به سر سنان گشادیم
پس از سر تاز پانه دادیم

ناصر الدین و عزت الدین در سالها ی ۵۸۰- حکمرانی کرده اند.
 از قصیده ه یی که مطلع اش این است :
 شاها صبو ح فتح و ظفر کن ، شراب خواه
 نردو ندیم و مطرب و چنگ بوروباب خواه
 بیتهای ذیل را میخوانیم :

در شان داد آیت حق بودمیر داد
 ابواب تست زنده گی از نام باب خواه
 آباد دار ، ملک ، زمین خسروا به داد
 طوفان باد ملک ، هوا گو خراب خواه
 مصرع آخر آن شهادت میدهد که انوری در سال پیشگوی منجمان
 از توفان باد (اول سال ۵۸۱) زنده بوده است .

در آخرین بخش لازم دانستیم که از روی گفته تذکره نویسان و
 مولفان قرنها ی گوناگون سالهای مهمی را که به روزگار انوری
 مربوط بوده است به طور تخمین ترتیب دهیم :

- ۱- سال ۴۹۰-۴۹۱ - ولادت انوری در دیبه بدنه .
- ۲- سال ۵۱۰-۵۱۱ - آغا زشاعری انوری .
- ۳- سال ۵۱۷-۵۱۸ - جلب شدن انوری بدربار سلطان سنجر .
- ۴- سال ۵۴۰-۵۴۱ - زدو خورد سلطان سنجر با آتسین خوارز-
 مشاه .

۵- سال ۵۴۵- قتل ابو الحسن عمرانی ، یکی از حامیان انوری
 به فرمان پیروزشاه .

۶- سال ۵۴۵-۵۴۶ پیشگوی غلط انوری .

۷- سال ۵۴۵-۵۴۶ - رفتن انوری به نیشاپور .

۸- سال ۵۴۷- جنگ سلطان سنجر با علاء الدین غوری .

- ۹- سال ۵۴۸ حمله غزها به خراسان و نوشته شدن «نامه اهل خراسان» توسط انوری .
- ۱۰- سال ۵۴۸- آمدن انوری به بلخ .
- ۱۱- سال ۵۵۱ - تاریخ نظم «مقامات» حمیدی .
- ۱۲- سال ۵۵۲- وفات سلطان سنجر .
- ۱۳- سال ۵۵۶- شرمسار شدن انوری در بلخ در نتیجه تهمت فتوحی مروزی و سال نوشته شدن «سوگند نامه» .
- ۱۴- سال ۵۵۹- وفات قاضی حمیدی .
- ۱۵- سال ۵۶۰- آمدن انوری به ترمذ .
- ۱۶- سال ۵۶۱- رفتن انوری به بغداد .
- ۱۷- سال ۵۶۵-۵۸۱- پیشگویی منجمان و همراه شدن انوری با آنان .
- ۱۸- سال ۵۸۲- وفات انوری در بلخ .

نکته

در بافته زمان و مکان
 درخشش ستاره ها ناچیز است
 و در تلالوی اشک و تبسم ابدیت نیست
 ابدیت شناخت
 ابدیت آفرینش

(احسان طبری)



هیئت تحریر :

سلیمان لایق ، سر محقق دکتور
جا و ید، ما یل هـ ر و ی،
معاون سر محقق حسین فر مند ،
محقق عبدالر حمان بلوچ ، محقق
حسین نایل ، محقق پروین سینا

مدیر مسوول : ناصر رهیاب

بهای اشتراك:

۶۰ افغانی	در کابل
۱۷۰ افغانی	در ولایات
۶ دالر	در خارج کشور
	برای محصلان و متعلمان نصف قیمت
۱۵۰ افغانی	بهای يك شماره

نشانی : اکادمی علوم ج. د. ۱۰ ، اپیارتجنت دری۔ مدیریت مجله خراسان

CONTENTS

- Hussain Nael**— Poetry from the
Caucasus Valley
- Mael Herawi**— Some Musical Terms
- Nasir Rahyab**— The Birth of Modern
Dari Stories.
- Zalmai Hiwadmal**— An Unknown Text of
Dari Prose (Hidayatul
Mubladi, Pir Mohamm-
ad Kakar).
- Dr. A. R. Samadi**— Anwari and his Ghazals

DRA Academy of Sciences
Center of Languages and Literature
Dari Department

Khorasan

Bi- Monthly Magazine
on Language and Literature

Editor : Nasir Rahyab

Vol. VI. Nos. 3

July—August-1986

Government Printing Press